

# مجلس یادبود احمد صدر حاج سید جوادی

مجلس یادبود



مجلس یادبود احمد صدر حاج سید جوادی راد مردی که با عشق به آزادی انسان و نفرت از استبداد خودکامگان چشم از جهان فروبست، در پاریس به تاریخ و نشانی زیر برگذار میشود. مقدم شیفتگان و همگامان راه آزادی را گرامی می داریم.

مستوره احمدزاده - عباس اشراقی - بابک امیرخسروی - کاظم ایزدی - امیر پیشداد - محمد جلالی (سحر) - بیژن حکمت - تقی رحمانی - ایرج سبحانی - علی سرداری - سعید سنجابی - رضا علیجانی - حسن فرشتیان - کاظم کردوانی - علی کشتگر - عبدالکریم لاهیجی - مهدی ممکن - محسن یلفانی.

زمان: روز یکشنبه ۱۴ آوریل ۲۰۱۳ (۲۵ فروردین ۱۳۹۲) از ساعت ۴ تا ۷ بعد از ظهر

مکان: فیاپ

FIAP

Salle Oslo

۳۰ rue Cabanis

۷۵۰۱۴ Paris

Métro: Ligne ۶, Arrêt: Glacière

---

## تجربه آذربایجان، هشدار به

# تجزیه طلبان

فرهنگ قاسمی



هیچ اپوزیسیون دوراندیشی نمی تواند از همین امروز مسأله‌ی کردستان، آذربایجان و دیگر اقوام کشور ایران در پهنه‌ی سرزمین ایران را نادیده انگارد و به این توزیع قدرت که روزی عنوان انجمن‌های ایالتی و ولایتی، دوره‌ای عدم تمرکز، گاهی خود مختاری فرهنگی و سیاسی و زمانی چهره‌ی فدرالیسم به خود گرفته است، کم توجه باشد.

آنچه در مقابل خوانندگان گرامی قرار دارد دنباله سلسله مقالاتی است که نویسنده در ارتباط با اقلیت‌های قومی یا ملی انتشار داده است ([۱]). در این نوشتار کوشش می‌شود مسئله دموکراسی در ایران و عدم تمرکز و تجربه محمدجعفر پیشه‌وری در آذربایجان را مورد دقت قرار دهیم تا شاید درسی باشد برای کسانی که به طور نا مسئولانه دست در دست قدرت‌های خارجی، دانسته یا نادانسته، در داخل و خارج میهن برای تجزیه ایران فعالیت می‌کنند و کوشش دارند در این بازار آشفته تدارک دیده توسط جمهوری اسلامی، حقوق ملی قوم بزرگ ایرانی اعم از ترک و لر و کرد و گیلک و مازندرانی و فارس و ترکمن و بلوچ و عرب را بدور از واقعیت‌های عینی جامعه ایرانی و ضوابط و معیارهای حقوقی جامعه جهانی فدای امیال قدرت طلبانه خود نمایند.

## مقدمه

دموکراسی روانه‌ایست تراکمی که قطره قطره در سایه‌ی مبارزات متداوم اجتماعی شکل می‌گیرد، در فراروند آن فرهنگ و آداب و سنن مردم و روابط روزمره‌ی عناصر تشکیل دهنده‌ی جامعه نسبت به امر توزیع قدرت و رویارویی با تمرکز نا موزون آن تغییر پیدا می‌کند. مفهوم دموکراسی انتزاعی نیست و در فضایی که بستر اجتماعی آن فراهم نباشد به وجود نمی‌آید. دموکراسی نیازمند ممارست‌های عملی و نظری تک تک افراد جامعه است، در واقع دموکراسی مناسبات به هم تنیده و حاصل تلاش این دو، یعنی فرد و جامعه است و برای اینکه بتواند جان بگیرد و رشد پیدا کند نیاز به نهادها و واحدهای اجتماعی آزاد و خودمختار در محله و شهر، کارخانه و اداره، در دهکده و شهرستان و سرانجام در مجموعه‌ی کشور از طریق مشارکت مردم در امر انتخاب شدن و انتخاب کردن، در شرایط کاملاً آزاد و بدون هیچ گونه قید و شرط،

فرا از تایید یا رد هر واحد "نگهبان" و "خیرخواهانه" دارد.

حفظ سنن، لهجه‌ها، زبان‌ها و گونه گونی روابط روزمره‌ی زندگی، سازوکارهای ابتدایی دموکراسی هستند. هرعذر و بهانه‌ای که این رنگارنگی را یک دست و یک نواخت و تک رنگ کند، زمینه‌های تمرکز قدرت و دیکتاتوری را فراهم می‌سازد و باید به وسیله نیروهای آزادخواه به طورشدید مورد اعتراض و نفی قرار گیرد. جنبش‌های مخالف تمرکز قدرت، خواه با عنوان فدرالیسم، خواه با عنوان خودمختاری، که باید پاسخ گوی نیازهای فرهنگی و ملی هر قوم ایرانی باشد را نمی‌توان و نباید سرکوب کرد.

دیکتاتوری پهلوی و رژیم واپسگرای جمهوری اسلامی به جای پاسخگویی به تقاضاهای اقوام ایرانی با توسل به زور، راه‌های مسالمت‌آمیز حل مسائل را سد کردند و اینک عواقب شوم آن را می‌بینیم. هیچ نیروی سیاسی معقول و دوراندیشی نباید نسبت به جنبش‌های خواستار عدم تمرکز قدرت سالم و غیروابسته به قدرتهای خارجی بی‌توجه باشد، چراکه این مبارزات همان زمینه‌های لازم برای رشد اجتماعی و دموکراسی در ایرانند.

برای بررسی درست و منطقی این جنبش‌ها، پیش از هر چیز باید به گذشته‌های این مبارزات پرداخت و علت وجودی آنها را شناخت. گذشته‌هایی که خالی از اشتباه و تناقض نیستند. گذشته‌هایی که مملو از خواست به حق و حقوق اولیه‌ی زندگی شهروندی است، اما هرگز نتوانسته از مرحله‌ی خواست به عمل تبدیل شده و گامی مثبت به پیش بردارد. این مطالبات بخودی خود چیزهایجدابافته نیستند و باید در چارچوب بقیه‌ی مشکلات ایران طرح و حل شوند.

در مورد جنبش‌های خودمختاری در ایران تفسیرهای گوناگونی می‌شود که تحقیق و تفسیرافرطی آن از واقعیت به دور است. ازجمله مسأله‌ی آذربایجان در سال‌های ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ که تحلیل‌های ناهمگون درتبیین آن آنچنان است که گاهی حقیقت از چشم‌ها پنهان می‌ماند. عده‌ای آن را تا مرز جدایی از ایران می‌برند تا بتوانند به امر تضییق حقوق قومی مردم آذربایجان مشروعیت ببخشند و حکومت خشونت و زور را تایید - نمایند اگرچه انکار نباید کرد در دوره‌ای چنین کوششی از جانب عده‌ای که کعبه‌ی آمال خود را شوروی می‌دانستند وجود داشت. اما عده‌ای دیگر می‌خواهند در آذربایجان و در تمامی ایران آزادی و دموکراسی وجود داشته باشد و همچنان جزیی از ایران باقی بماند. این نوشته از آن جهت ارائه می‌گردد که:

۱- نقش قدرت خارجی و عوامل وابسته به آن در روشن شود.

۲- اقوام ایرانی بدانند که فقط در سایه‌ی دموکراسی است که می‌توان به خودمختاری در چارچوب ایران دست یافت.

۳- " یاری " هر قدرت خارجی برای ایجاد دموکراسی در ایران، ادعایی پوچ بیش نیست و هرکس تن به این پستی بدهد، نه تنها به ایران و ایرانی، بلکه به استقرار دموکراسی در ایران و همچنین به تحول فرهنگی و اجتماعی و اقتصادی لطمه و ضربه وارد می‌کند.

۴- هدف ما باید بر زمین کوبیدن جمهوری اسلامی از طریق اتکا به نیروی ملت ایران و نیروهای روشنفکر و صلح جوی جهانی باشد برای رسیدن به این منظور باید نیروهای جمهوریخواه داخل و خارج ایران متشکل شوند.

۵- شایسته است نیروهای سیاسی و نمایندگان اقوام ایران با هم به مذاکره و گفتگو پرداخته و به میثاق‌های واقعینانه قابل اجرا برسند.

سرزمین آذربایجان از نظر ثروت طبیعی، یکی از مهمترین مناطق ایران است. مردم آذربایجان در مراحل مختلف و در مواقع حساس اجتماعی مبارزات ارزنده‌ای را برای میهن بزرگ خود و برای همه‌ی مردم ایران به ثمر رسانیده‌اند و از این نظر به گردن ملت ایران حق دارند. تفکر و اندیشه‌های مترقی و مبارزه برای آزادیخواهی به علت هم مرزی با شوروی و ترکیه بیش از سایر نقاط ایران در آذربایجان رواج داشته است. به همین سبب آذربایجان همواره خاستگاه روشنفکران برجسته‌ای بوده است. مصدق، مبارز مترقی ضدامپریالیست و ضد استعمار و ضد ارتجاع ایران در دورانی که نماینده‌ی آذربایجان بود، در باره‌ی مردم این خطه می‌گوید:

" عمری است به آذربایجانی‌ها ارادت دارم، زیرا این مردمان پاک، واجد تمام صفات خوبند. مردمان وطن‌پرست، مردمان درست و مردمان مقتدری هستند و به هرکاری اقدام کرده‌اند پیشرفت نموده‌اند. " [۲]

### محمد مصدق

در زمان رضاشاه این مردم به علت مقاومت در برابر دیکتاتوری و به سبب مبارزه برای فرهنگ قومی خود زیر شدیدترین ضربات بودند و عبدالله مستوفی استاندار رضاشاه یکی از مباحثین به اصطلاح مدرنیسم رضاشاهی و سانترالیسم پهلوی بدترین رفتار را با آزادیخواهان و با مدافعین فرهنگ و زبان آذری اعمال می‌کرد وی با بی‌شرمی تمام، در

بسیاری از اسناد و مدارک، مردم آذربایجان را "خر" می‌نامید. [۳]

دربار پهلوی به علت پیروی از شوینیسیم فارسی، آموزش زبان ترکی را در مدارس ممنوع کرده بود.

بعد از سقوط دیکتاتور، تشکیلاتی به نام "جمعیت آذربایجان" در تبریز تاسیس شد و روزنامه‌ی "آذربایجان" را به مدیریت علی شبستری و سردبیری اسماعیل شمس منتشر نمود که از دموکراسی قومی و ملی و همچنین از رواج زبان آذری دفاع می‌کرد. این روزنامه که به دو زبان ترکی و فارسی انتشار می‌یافت، مورد استقبال مردم قرار گرفت. مقامات دولتی با آن به مبارزه برخاستند و در تهران و سایر شهرستان‌ها از پخش آن جلوگیری به عمل آمد. این جمعیت بارها مورد یورش عوامل ارتجاع یعنی صدرالاشراف و ارفع قرار گرفت. عوامل ارتجاع به طور مرتب به اتحادیه‌های کارگری و دهقانی که در سال‌های جنگ در آذربایجان تاسیس شده و فعال بودند، حمله می‌کردند و آنها را غارت و کارگران را مجروح و زخمی می‌نمودند و گاهی می‌کشتند. این "آذری کشی" تنها مختص به شهرهای آذربایجان نبود، در چهارگوشه‌ی ایران هیچ آذربایجانی از گزند زهرآگین عوامل سیدضیا و ارفع در امان نمانده بود. دکتر کشاورز وکیل مجلس درمورد تفتیش خانه‌های کارگران آذری در مجلس شورای ملی چنین می‌گوید:

"در بخش پنج و ده تهران هر شب از ساعت نه به بعد یک عده پاسبان درب منازل کوچک و محقر را که می‌دانند اشخاص فقیر و کارگر در آنجا منزل دارند می‌زنند و شروع به تحقیقات می‌کنند که آیا در این منزل کارگر ترک زبان وجود دارد یا خیر و شناسنامه‌ی کارگرها را بازبینی می‌کنند و اگر شناسنامه‌ی از تهران صادر شده باشد با او کاری ندارند ولی اگر از شهرهای آذربایجان صادر شده باشد در این صورت خودش و فامیلش و نمره‌ی شناسنامه‌اش را یادداشت می‌کنند و به این ترتیب اسباب زحمت و نگرانی یک عده برادران ایرانی ما را فراهم می‌کنند." [۴]

اما مامورین اتحاد جماهیر شوروی نمی‌خواستند آرامش آذربایجان خدشه دار شود و از "صلح" طرفداری می‌کردند. در یک درگیری که در "لیقوان" یکی از توابع تبریز، بین کارگران و خان مرتجع لیقوان، حاج احتشام واقع می‌شود، از آنجا که آرداشز این مبارزه را رهبری می‌کند برای مدت‌ها مورد غضب مقامات شوروی واقع شده حتی در خطر نابودی قرار می‌گیرد. مامورین سیاسی شوروی، علت مخالفت خود را با حادثه‌ی لیقوان وجود روابط دوستانه بین آنها و حاج احتشام ذکر می‌کردند و شاید با توجه به نقشه‌ها و سیاست‌های استراتژیک آینده نمی‌خواستند

که چنین اقداماتی توسط حزب توده‌ی ایران انجام گیرد. [۵] همین امر موجب شد تا آرداشز از آذربایجان تبعید شود [۶] و پیشه‌وری از این تبعید خیالش راحت گردید زیرا آرداشز مخالف پیوستن حزب توده به فرقه‌ی دموکرات بود.

### تشکیل فرقه‌ی دموکرات

محرک اصلی فرقه‌ی دموکرات، سید جعفر پیشه‌وری بود. [۷] علی شبستری و سلام‌اله جاوید نیز از عناصر فعال این جنبش بودند [۸] پیشه‌وری پیش از تشکیل فرقه، موافقت مقامات شوروی به ویژه میرجعفر باقراف، رئیس جمهور آذربایجان شوروی را در باکو جلب کرده بود. کنسول انگلیس در تبریز درباره‌ی نهضت آذربایجان، وضعیت مردم و نقش اتحاد جماهیر شوروی چنین گزارش می‌دهد: " چنانچه گفته شود نهضت آذربایجان بدون پشتیبانی روس‌ها می‌توانست موفق باشد غیر قابل قبول است، هنگامی که روس‌ها از این جنبش حمایت کردند هیچ شک نداشتند که در نهایت به نفع خودشان است اما یک خشم واقعی نسبت به دولت بی‌لیاقت و فاسد ایران در میان کارگران و دهقانان این ایالت همواره وجود دارد که در هر کشوری باشد قادر است قیام خود بخودی را موجب گردد. من باور نمی‌کنم که روسیه خود قبلاً این نهضت را بر پا کرده باشد، - بیشتر به نظر می‌رسید که آنها یک وضعیت انقلابی اصیل موجود را شعله ور کرده باشند. [۹] اما این استنباط چندان با واقعیت تطبیق ندارد، اگرچه وجود نارضایتی و بی‌عدالتی و فقر را در میان کارگران نمی‌توان کتمان کرد. به هنگام تشکیل فرقه‌ی دموکرات، کمیته‌ی ایالتی حزب توده، خود را منحل کرد و به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان پیوست.

این کمیته در بدو تاسیس به تبلیغ دفاع از زبان مادری ( آنا دیلی ) و به ترویج طرفداری از مقامات و رهبران شوروی پرداخت [۱۰] و حتی عکس‌های استالین و فرماندهان نظامی شوروی را در کارخانه‌ها نصب نمود. دکتر کشاورز درباره‌ی پیوستن کمیته‌ی ایالتی حزب توده در آذربایجان به فرقه‌ی دموکرات مطالب جالبی را افشا می‌کند که وابستگی و سرسپردگی عده‌ای از سران حزب توده را به شوروی و احساس اطاعت پذیری که در آن زمان در میان برخی از کمونیست‌ها نسبت به اتحاد جماهیر شوروی وجود داشت را به درستی نشان می‌دهد. روز قبل از اعلام تشکیل فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، کمیته‌ی مرکزی حزب در منزل من جلسه داشت. زیرا من مصونیت پارلمانی داشتم و کلوپ حزب در اشغال سربازان بود. در تهران حکومت نظامی اعلام شده بود؛ حدود ساعت شش عصر اصغر، شوهر من مرا صدا کرد و گفت آقای بی‌نام پادگان از تبریز آمده و با شما کار فوری دارد. پادگان دبیر

تشکیلات ایالتی حزب توده در آذربایجان بود. من از اتاق خارج شدم و پادگان به من گفتم: من همین حالا از تبریز رسیده‌ام و پیغام خیلی فوری برای کمیته مرکزی دارم و نمی‌دانم کجا می‌توانم رفقا را پیدا کنم. جواب دادم اتفاقاً جلسه کمیته مرکزی در خانه من تشکیل شده و همه اینجا هستند و او را وارد اتاق جلسه کردم. او چنین گفت: من از تبریز حالا رسیده‌ام و فوری باید برگردم من آمده‌ام به شما اطلاع بدهم که فردا تمام سازمان حزب ما در آذربایجان از حزب توده ایران جدا شده و با موافقت رفقای شوروی به فرقه‌ی دموکرات - آذربایجان که تشکیل آن فردا اعلام خواهد شد، می‌پیوندد. شما می‌توانید نزد خود مجسم کنید چه ضربه‌ای به همه‌ی ما وارد شد و چه حالی به ما دست داد. ما خواستیم با پادگان صحبت کنیم ولی چند دقیقه بعد او از جای بلند شد و گفت من برای بحث فرستاده نشده‌ام من فقط آمده‌ام به شما خبر بدهم و خدا حافظی کرد و رفت برای اینکه صبح در موقع اعلام تشکیل فرقه‌ی دموکرات در تبریز باشد. مذاکره و بحث طولانی در این باره شد و سرانجام تصمیم گرفتیم که نامه‌ای به حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی بنویسیم و به آنها بفهمانیم که کاری را که می‌کنند هم به حزب توده ایران و هم به اتحاد جماهیر شوروی زیان می‌رساند. از پانزده نفر عضو کمیته مرکزی حتی یک نفر اظهار موافقت با کاری که می‌شد نکرد یا جرات ابراز موافقت نکرد.

بعدها، در مهاجرت، در مسکوبود که بسیاری از اسرار بعضی از رهبران افشا شد. وقتی که دانستیم که کامبخش در مدت سه سال اقامتش در ایران و فعالیت در حزب توده چه کارها کرده برای من یقین حاصل شد که کامبخش از تمام جریان آذربایجان قبل از تشکیل آن (مانند قیام خراسان) توسط عمال باقراوف در تهران مطلع بود و حتی شاید در ایجاد این جریان دست داشت. به ویژه که پس از شکست آذربایجان در حالی که همه‌ی ما در وضع نیمه مخفی زندگی می‌کردیم، کامبخش از ایران به شوروی رفت و با عجله به کمیته مرکزی حزب توده اطلاع داد که تمام مسئولیت‌های حزبی خود را به کیانوری که به گفته‌ی او تنها کسی بود که در جریان تمام وقایع بود تحویل می‌دهد.

به هر حال نامه‌ای که بنا بود به کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی به عنوان اعتراض نوشته شود انجام شد و من خوب به یاد دارم که ایرج اسکندری مامور نوشتن این نامه شد و پس از قرائت و تصویب آن - در کمیته مرکزی ارسال شد ولی هیچ وقت جواب این نامه نرسید. بقیه‌ی وقایع آذربایجان و تشکیل فرقه را همه می‌دانند، فردای آن روز

تاسیس فرقه‌ی دموکرات آذربایجان اعلام شد و سازمان حزب توده‌ی ایران در آذربایجان به این فرقه پیوست. اگر اشتباه نکنم بقراطی عضو کمیته‌ی مرکزی حزب توده‌ی ایران در جشن افتتاح فرقه در تبریز نطقی بدون اجازه‌ی کمیته‌ی مرکزی حزب ایراد کرد. [۱۱]

جمعیت آذربایجان نیز از بانیان فرقه‌ی دموکرات و از امضا کنندگان بیانیه‌ی دوازدهم شهریور ۱۳۲۴ بود. پیشه‌وری که در نهضت جنگل فعال بود و با عقاید محمدامین رسول زاده، تئوریسین بزرگ سوسیالیست و سوسیال دموکرات آشنایی داشت، در ابتدا سعی می‌نمود پس از فعالیت و تجربه‌ی بیست و سه ساله در این نهضت، فرقه‌ی دموکرات را به نحوی به راه اندازد که اصل انجمن‌های ایالتی و ولایتی مندرج در قانون اساسی رعایت شده باشد و فرهنگ قومی و ملی مردم آذربایجان از مخاطرات در امان بماند. دیگر همکاران پیشه‌وری در این نهضت عده‌ای از زندانیان زمان رضاشاه بودند که اهل آذربایجان بودند و پس از آزادی از زندان به آذربایجان رفته و ساختار تشکیلات حزب توده را در آنجا بنیاد نهاده بودند افرادی همچون داداش تقی‌زاده، شکیبا ممی فرضی، داود ارمنی، تقی شاهین و یا عده‌ای از اعضای حزب توده که به عنوان ماموریت به آنجا رفته بودند مانند علی امیرخیزی، حسین ملک، زوولون (با اسم مستعار حسین نوری) و آرداشز که به‌طور متناوب به آنجا سفر می‌کرد. [۱۲]

### محمدجعفر پیشه‌وری

متن بیانیه‌ی دوازدهم شهریور ۱۳۲۴  
... ایران نیز مسکن اقوام و ملل گوناگون است. این اقوام و ملل هر قدر آزادتر زندگی کنند، یگانگی بیشتری خواهند داشت. قانون اساسی ما نیز با تصویب قانون انجمن‌های ایالتی و ولایتی، کوشیده است که بدین وسیله تمام مردم ایران را در تعیین سرنوشت کشور هر چه بیشتر دخالت داده و رفع احتیاجات مخصوص ایالات و ولایات را به خود آنها واگذار نماید.

لذا " باید هر چه زودتر در اجرا و تکمیل قانون اساسی دست به کار شد و حکومت ملی را از پایین، یعنی از میان خلق و براساس احتیاجات توده‌های وسیع و برپایه‌ی خصوصیات مردمی که در ایالات و ولایات زندگی می‌کنند بنا نهاد. " و درپاسخ به کسانی که معتقد بودند که دادن اختیارات به مردم ایالات و ولایات موجب نفاق خواهد شد می‌گوید: " وحدت ملی واقعی زمانی میسر می‌شود که تمام مردم با حفظ خصوصیات و آزادی داخلی خود ترقی نموده و از هر لحاظ بتوانند با هم برابری نمایند " ما می‌گوییم: " در خاک آذربایجان یک خلق چهارمیلیون نفری



زندگی می‌کنند که آنها قیومیت خود را تشخیص داده‌اند، آنها زبان مخصوص به خود و آداب و رسوم جداگانه‌ای دارند. این خلق می‌گوید که ما می‌خواهیم ضمن حفظ استقلال و تمامیت ایران در اداره‌ی امور داخلی خود مختار و آزاد باشیم، آذربایجان می‌گوید تهران به دردهای ما نمی‌رسد و از تشخیص و رفع احتیاجات ما عاجز است، از ترقی فرهنگ ما جلوگیری می‌کند، زبان مادری ما را تحقیر کرده و اجازه نمی‌دهد ما نیز مانند سایر هموطنان خود آزاد زندگی کنیم. با وجود این ما ادعای قطع رابطه با آنجا را نداریم. قوانین کلی و عمومی مملکت را اطاعت خواهیم کرد. در مجلس شورای ملی و حکومت مرکزی دخالت و شرکت خواهیم نمود. زبان فارسی را به عنوان زبان دولتی در مدارس ملی خود توأم با زبان آذربایجانی تدریس خواهیم کرد.

اما با تمام اینها، این حق را بخود قائلیم که صاحب امتیاز خانه‌ی خود شده و امکان اداره‌ی آن را مطابق میل و سلیقه خود داشته باشیم.

حال که در سایه‌ی مبارزه‌ی جوانان قهرمان کشورهای دموکراتیک اساس فاشیسم سرنگون شده و پوچ بودن نظریه‌ی برتری ملتی بر ملت‌های دیگر به ثبوت رسیده و آزادی ملت‌ها در تعیین سرنوشت خود به وسیله‌ی منشورها و پیمان‌ها اعلام گردیده، در چنین شرایطی طبیعی است که آزادیخواهان و خلق آذربایجان نمی‌توانستند به طور منفرد و متفرق، مبارزه در راه آزادی را ادامه دهند، به همین دلیل لازم بود که به خاطر رهبری این مبارزه، سازمان محکم و منظم حزبی به وجود آید. علت زایش فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، نیاز شرایط و تحولات اجتماعی است. هموطنان عزیز، اینک آغاز دوره‌ی مبارزه‌ی تاریخی بزرگی است. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان شما را از هر صنف و طبقه، جهت عضویت در تشکیلات خود و شرکت در مبارزه‌ی مقدس ملی دعوت می‌کند. درهای این فرقه برای کلیه‌ی مردم آذربایجان به جز دزدان و خائنین باز است. هر کس که شعارها و مقاصد ما را قبول کند هر چه زودتر باید عضویت سازمان فرقه را قبول کرده و به صفوف پرچمداران آزادی آذربایجان و تمام ایران داخل شود.

### شعارهای ما از این قرار است:

۱- توأم با حفظ استقلال و تمامیت ایران، لازم است به مردم آذربایجان آزادی داخلی و مختاریت مدنی داده شود تا بتوانند در پیشبرد فرهنگ خود و ترقی و آبادی آذربایجان با مرعی داشتن قوانین عادلانه‌ی کشور، سرنوشت خود را تعیین نمایند.

۲- در اجرای این منظور باید به زودی انجمن‌های ایالتی و ولایتی انتخاب شده و شروع به کار نمایند. این انجمن‌ها ضمن فعالیت در زمینه فرهنگی، بهداشتی و اقتصادی به موجب قانون اساسی، عملکرد تمام مأمورین دولتی را بازرسی کرده و در تغییر و تبدیل آنها اظهار نظر خواهند کرد.

۳- در مدارس آذربایجان تا کلاس سوم ابتدایی تدریس فقط به زبان آذری خواهد بود و از آن به بعد زبان فارسی به عنوان زبان دولتی توأم با زبان آذری تدریس خواهد شد. تشکیل دانشگاه ملی (دارالفنون) در آذربایجان یکی از مقاصد اساسی فرقه‌ی دموکرات است.

۴- فرقه‌ی دموکرات آذربایجان در توسعه‌ی صنایع و کارخانه‌ها به طور جدی خواهد کوشید و سعی خواهد کرد برای رفع بیکاری و توسعه‌ی صنایع دستی، وسایل لازم را فراهم نموده و توأم با تکمیل کارخانه‌های موجود، مؤسسات تولیدی جدیدی ایجاد نماید.

۵- فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، توسعه‌ی تجارت را یکی از مسائل ضروری و جدی محسوب می‌دارد. مسدود بودن راه‌های تجارتي تا به امروز سبب ازبین رفتن ثروت عده‌ی کثیری از دهقانان، به ویژه باغداران و خرده مالکین شده که منجر به فقر و فلاکت آنها گردیده است. فرقه‌ی دموکرات آذربایجان برای جلوگیری از این وضع در نظر گرفته است که در پیدا کردن بازار و جستجوی راه‌های ترانزیتی که بتوان با استفاده از آنها کالاهای آذربایجان را صادر نمود و از اتلاف ثروت ملی جلوگیری کرد، اقدام جدی نماید.

۶- یکی دیگر از مقاصد اصلی فرقه‌ی دموکرات، آباد ساختن شهرهای آذربایجان است. برای نیل به این مقصود سعی خواهد کرد که هر چه زودتر قانون انجمن‌های شهر تغییر یافته و به اهالی شهر امکان داده شود که به طور مستقل در آباد سازی شهر خود کوشش‌های لازم را انجام و آن را به شکل معاصر و آبرومندی در آورند، به خصوص تأمین آب شهر تبریز یکی از مسائل بسیار فوری فرقه‌ی دموکرات است.

۷- مؤسسين فرقه‌ی دموکرات آذربایجان به خوبی می‌دانند که نیروی مولد ثروت و قدرت اقتصادی کشور، بازوان توانای دهقانان است. در نتیجه این فرقه نمی‌تواند جنبشی را که در میان دهقانان به وجود آمده، نادیده بگیرد و به همین لحاظ فرقه سعی خواهد کرد برای تأمین نیازهای دهقانان گام‌های اساسی بردارد. همچنین تعیین حدود و مشخص نمودن روابط بین اربابان و دهقانان و

جلوگیری از مالیات‌های غیرقانونی که توسط ارزیابان اختراع شده، یکی از وظایف فرقه‌ی دموکرات است. فرقه سعی خواهد کرد، این مسأله به شکلی حل شود که هم دهقانان راضی باشند و هم مالکان به آینده‌ی خود اطمینان نموده و با علاقه و رغبت در آباد سازی روستا، شهر و کشور خود کوشش نمایند.

زمین‌های بایر و زمین‌های متعلق به اربابانی که آذربایجان را ترک کرده و فرار اختیار نموده اند و محصول دسترنج خلق آذربایجان را در تهران و سایر شهرها به مصرف می‌رسانند، چنانچه به زودی مراجعت نمایند، به نظر فرقه‌ی دموکرات باید بدون قید و شرط در اختیار دهقانان قرارگیرد. ما کسانی را که به خاطر عیش و نوش، ثروت آذربایجان را به خارج می‌برند، آذربایجانی محسوب نمی‌کنیم؛ چنانچه آنها از بازگشت به آذربایجان خودداری نمایند، ما برای آنها در آذربایجان حقی قائل نیستیم. افزون بر این، فرقه خواهد کوشید که به طور سهل و آسان، تا آنجا که می‌تواند بیشتر دهقانان را از نظر وسایل کشت و زرع تأمین نماید.

۸- یکی دیگر از وظایف مهم فرقه‌ی دموکرات مبارزه با بیکاری است. این خطر از هم اکنون خود را به صورت جدی نشان می‌دهد و این سیل در آینده روز به روز نیرومندتر خواهد شد.

در این مورد از طرف دولت مرکزی و مأمورین محلی، کاری انجام نگرفته است. چنانچه کار بدین منوال ادامه یابد بیشتر اهالی آذربایجان دچار فنا و نیستی خواهند شد. فرقه سعی خواهد کرد برای جلوگیری از این خطر تدابیر جدی اتخاذ کند. در حال حاضر تدابیری نظیر تأسیس کارخانه‌ها، توسعه‌ی تجارت، ایجاد مؤسسات زراعتی و اقدام به ایجاد راه آهن و راهسازی تا حدودی مفید واقع می‌شود.

۹- در قانون انتخابات، ستم بزرگی به مردم آذربایجان روا داشته اند. طبق اطلاعات دقیق در این سرزمین بیش از چهار میلیون نفر آذربایجانی زندگی می‌کنند. به موجب همین قانون غیرعادلانه، به نمایندگان آذربایجان فقط بیست کرسی داده شده است و این به طور کلی تقسیم متناسبی نیست.

فرقه‌ی دموکرات خواهد کوشید که آذربایجان به تناسب جمعیت خود حق انتخاب نماینده داشته باشد که تقریباً معادل یک سوم نمایندگان مجلس شورا می‌شود.

فرقه‌ی دموکرات آذربایجان طرفدار آزادی مطلق انتخابات مجلس شورای ملی است. فرقه با دخالت ثروتمندان به طریق ارباب و فریب در انتخابات مخالفت خواهد کرد. انتخابات باید به طور همزمان در

سرتاسر ایران شروع شده و به سرعت پایان پذیرد.

۱۰- فرقه‌ی دموکرات آذربایجان با اشخاص فاسد، مختلس و رشوه‌بگیری که در ادارات دولتی جای گرفته‌اند، مبارزه‌ی جدی به عمل خواهد آورد و از مأمورین صالح و درستکار دولتی قدردانی خواهد کرد. به ویژه، فرقه کوشش خواهد کرد که معاش و شرایط زندگی مأمورین دولتی آنچنان اصلاح شود که بهانه‌ی دزدی و خیانت برای آنها باقی نماند و آنها بتوانند زندگی آبرومندی را برای خود به وجود آورند.

۱۱- فرقه‌ی دموکرات خواهد کوشید بیش از نصف مالیات‌هایی که از آذربایجان گرفته می‌شود صرف نیازهای خود آذربایجان شود و مالیات‌های غیرمستقیم به طور جدی کاهش یابد.

۱۲- فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، طرفداردوستی با کلیه‌ی دولت‌های دموکرات به ویژه با متفقین است و برای حفظ و ادامه‌ی این دوستی کوشش خواهد کرد تا در مرکز و شهرستان‌ها دست عناصر خائنی را که می‌خواهند دوستی بین ایران و دولت‌های دموکرات را برهم زنند از امور دولتی کوتاه نماید.

این است مقاصد اصلی بنیان‌گذاران فرقه‌ی دموکرات، امید ما براین است که هر آذربایجانی وطن پرست - خواه در داخل و خواه در خارج از آذربایجان - در راه رسیدن به این مقاصد مقدس با ما هم صدا و همراه بشود. طبیعی است که اگر انسان خانه‌ی خود را اصلاح نکند نمی‌تواند برای اصلاح محله، شهر و روستا و یا مملکت خود بکوشد. ما ابتدا از آذربایجان که خانه‌ی ماست آغاز می‌کنیم و ایمان داریم که اصلاح و ترقی آذربایجان موجب ترقی ایران خواهد شد و بدین گونه میهن، از دست قلدرها و مرتجعین نجات خواهد یافت.

زنده باد آذربایجان دموکرات - زنده باد ایران مستقل و آزاد  
زنده باد فرقه‌ی دموکرات آذربایجان ،  
مشعل دار حقیقی آزادی ایران و آذربایجان [۱۳]

### ترکیب نیروی انسانی فرقه‌ی دموکرات

اعضای فعال فرقه‌ی دموکرات از سه گروه تشکیل می‌شد، یک گروه "شخصیت‌های ملی" از جمله علی شبستری، دکتر سلام اله جاوید، مشهدی جعفرکاویان، کبیری، رضا رسولی، غلامرضا الهامی، نظام الدوله رفیعی که بیشتر به دنبال آرمان آزادی و دموکراسی بودند و می‌خواستند تفاوت‌های قومی حفظ و فرهنگ هر قوم رشد طبیعی خود را سیر کند و آداب و رسوم یک قوم بر آداب و رسوم و نحوه‌ی زندگی قومی

-دیگر در مناسبات کشور تحمیل نگردد. گروه نخست را اغلب فئودالها، خانها و ثروتمندان تشکیل می داد. نزدیکی تعدادی از آنها به فرقهی دموکرات به قصد حفظ ثروت و موقعیت و منافع فردی بود که به طور مصلحتی دوست و هواداران فرقه شده بودند و هر جا شرایطی پیش می آمد و یا موقعیتی فراهم می شد نسبت به فرقه کار شکنی می کردند. برخی از آنها در پشت پرده با مقامات حکومت تهران ارتباط داشتند و حتی به طور مخفیانه با سفارت انگلیس و آمریکا نیز مرتبط بودند و در ظاهر با شوروی مراوده و روابط نزدیک داشتند.

دستهی دوم، مهاجران یا مهاجر نمایان بودند مانند بی ریا، پادگان، غلام یحیی، میررحیم ولایی، میرقاسم چشم آذر، تقی شاهین، جهان شاه لو، فریدون ابراهیمی و ... که تعدادشان زیاد بود و بیشتر امرواجرایی فرقهی دموکرات را در اختیار داشتند. اینها فرصت طلبان و مقام پرستانی بودند که گمان می کردند بالاتر از استالین خدایی نیست، نه آرمانی داشتند و نه به ایدئولوژی مشخصی معتقد بودند، همه چیز برای آنها شوروی بود؛ با خود می اندیشیدند که اگر دولت شوروی خواست همین جا می مانیم و حکومت و فرمانروایی داریم، اگر شوروی نخواست و یا سیاست او اقتضا نکرد به آن سوی مرز می رویم و به پاس خدمات گذشتهی خود، نان و نوایی خواهیم داشت.

کوچکترین پیوندی میان آنها و کشورایران و یا آذربایجان وجود نداشت. آنها به معنای واقعی کلمه بی وطن بودند. در عمل نیز تا روزی که امکان داشت در آذربایجان ماندند و از قدرتی که شوروی به آنها داده بود سواستفاده کردند و بد نامی به بار آوردند و هنگامی که شرایط ناهمگون شد هر کدام توانستند به آن سوی مرزگریختند و آنها که نتوانستند به قدر مگس از خود مقاوت نشان ندادند. [۱۴]

گروه سوم را اعضای تشکیلات ایالتی آذربایجان و اعضای شورای متحده مرکزی کارگران و زحمتکشان آذربایجان که مسئولیت آن با بی ریا بود، تشکیل می داد. آنها بنا به مصلحت و در واقع به دستورات اتحاد جماهیر شوروی خود را منحل کرده و به فرقهی دموکرات آذربایجان پیوسته بودند. این گروه با فعالین اجرایی فرقهی دموکرات یعنی با گروه دوم در تضاد بودند و به طور مرتب بین آنها اختلاف بود. ایوانف می نویسد در ماه اکتبر ۱۹۴۵، کمیتهی ایالتی حزب تودهی ایران با چهار هزار عضو خود به فرقهی دموکرات آذربایجان پیوست. [۱۵]

پیشهوری، رهبر فرقه چندان موافقتی با این دسته نداشت زیرا هم حزب توده را قبول نداشت، هم با رهبران تشکیلات سابق ایالتی آذربایجان

مانند آرداشز و طرفدارانش که بیشتر در آذربایجان جمع شده بودند، اختلاف داشت، در واقع آنها از داخل زندان اختلاف نظر داشتند. این گروه به اندازه‌ی دوگروه دیگر طرفدار مسائل قومی نبودند و در واقع مشکلات را در کل ایران و در سطح کشور می‌دیدند حضورشان در این جمعیت بیشتر برای این بود که شوروی خواسته بود.

خامه‌ای می‌نویسد: " این‌ها از قدیم همیشه حقوق بگیر حزب توده بودند و شغل و کار دیگری نداشتند. از این رو همیشه برای معیشت خود نیازمند فرقه بودند و ناچار نمی‌توانستند دم بزنند. این بود که خون می‌خوردند و خاموش بودند. من (خامه‌ای) در ضمن این سفر خود تنها با یکی از آنها یعنی داداش تقی‌زاده توانستم ملاقات کنم. ( لازم به ذکر است که خلیل ملکی در کتاب " خاطرات سیاسی" به جای داداش تقی‌زاده، می‌نویسد: داداشزاده) داداش، یکی از کمونیست‌های قدیمی و از چهره‌های جالب زندان بود... وی پس از آزادی از زندان، یکی از مؤسسان حزب توده و از بنیان‌گذاران تشکیلات حزب در آذربایجان بود. پیش از تشکیل فرقه‌ی دموکرات اداره‌ی امور تشکیلات حزب را در مراغه بر عهده داشت. پیشه‌وری او را از مراغه به تبریز آورده و هرگونه مسئولیتی را از وی سلب کرده بود و فقط عضو ساده‌ی فرقه بود. حقوق بخور و نمیری به او می‌دادند و اتاق محقری در اختیار او گذاشته بودند. در حقیقت او در این اتاق زندانی بود. وقتی در همان اتاق به دیدن او رفتم وضع او را به تمام معنا تاثیر انگیز یافتم، تنها اثاثیه‌ی جالبی که در این اتاق دیده می‌شد و در حقیقت تنها دارایی او که از وی نگرفته بودند یک تفنگ برنو بود که لحظه‌ای آن را از خود جدا نمی‌کرد، مثل اینکه می‌ترسید آن را هم از وی بگیرند. در تمام مدتی که من در نزد او بودم این تفنگ را در دست داشت. چهره اش غمگین و صدایش گرفته و بغض‌آلود بود دیگر از رفتار و گفتار با صلابت و مردانه و روحیه‌ی شکست ناپذیری که داداش بیک در زندان داشت کمترین اثری بر جای نمانده بود. با اینکه از ملاقات با من خوشحال به نظر می‌رسید اما اثری بر اندوه و ناراحتی عمیق او نداشت. به شدت از پیشه‌وری و حکومت او انتقاد می‌کرد و حتی دشنام‌های رکیک می‌داد. نسبت به همه‌ی رهبران حزب توده که شامل خود من نیز می‌شد بدبین بود و می‌گفت شما ما را تنها گذاشتید و به ما خیانت کردید... چند ماه بعد پیشه‌وری و رهبران فرقه، هنگام فرار از کشور، این بینوا را دست و پا بسته تحویل دولت دادند و آنها نیز پس از یک محاکمه صحرایی وی را محکوم به اعدام کردند و به دار آویختند. سرنوشت بسیاری دیگر از افراد این دسته یعنی کادرهای سابق حزب توده نیز بهتر از او نبود. شکیبا، این آموزگار ساده دل بشردوست را قطعه

قطعه کردند، فرضی را با دشنه و چاقو سوراخ سوراخ ساختند، زوولون را پس از بریدن گوش و بینی و تجاوز به همسرش در حضور او، سربریدند و جسدش را به دور شهر گرداندند. تنها دو سه نفر از اینها اجازه یافتند همراه رهبران فرقه و مهاجران به آن سوی مرز فرار کنند و جان خود را نجات دهند. [۱۶]

علاوه بر کمیته‌ی ایالتی حزب توده، شورای متحده‌ی مرکزی کارگران و کشاورزان که زیر نظر بی‌ریا قرار داشت را باید در این گروه محسوب نمود اگرچه بی‌ریا وقتی به پیشه‌وری و فرقه‌ی دموکرات پیوست از پیشه‌وری هم فرقه‌ای تر شد ولی او یک استالینیست به تمام معنا بود. خلیل ملکی در خاطرات خود می‌نویسد عکس بزرگی از استالین در دفتر شورای متحده مرکزی، بالای سر بی‌ریا نصب شده بود که سرانجام به زحمت پایین تر آورده شد و درکنار پنجره نصب گردید. بی‌ریا فرماندهی بی‌سواد و مقتدر بلامنازع شورای متحده‌ی تبریز مانند همقطار ارشد خود روستا در تهران، استالینیست متعصبی بود. [۱۷]

با وجود این حزب توده دارای قوی‌ترین سازمان کارگری در آذربایجان بود. ملکی درجای دیگر در این باره می‌نویسد: طبقه‌ی کارگر آذربایجان یکپارچه در اختیار ما بود. با همت غلام یحیی دربخشی از روستاهای آذربایجان، دهقانان به سوی حزب گرویده بودند و با تجدید سازمانی که به عمل آمده بود بنا بود غلام یحیی از مرکز تبریز تمام روستاها را تجهیز کند و در سازمان دادن شهرستان تبریز نیز رفقا را یاری دهد. [۱۸]

این بود اوضاع نیروی انسانی فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، جا دارد درباره‌ی ارتش فرقه و حکومت آذربایجان نیز اطلاعاتی داشته باشیم. زیرا ترکیب نیروهای ارتش آذربایجان در واقع تابعی از ترکیب نیروها در داخل کل فرقه بود و بیشتر مشکلات و برخوردهای فکری موجود در فرقه را در دستگاه نظامی با برخوردهای نظامی انعکاس می‌داد. به اظهارات تفرشیان که یکی از افسران دوران حکومت پیشه‌وری در آذربایجان بود توجه کنید:

”نیروهای مسلح آذربایجان شکل‌های گوناگون داشت. افسران هم چهار نوع بودند. در زمان قیام عده‌ای از اعضای فرقه‌ی دموکرات یا رهبران اتحادیه‌های کارگری و دهقانی که با عده‌ای چریک زیر دست خود در قیام شرکت کرده بودند، درجه‌ی افسری داشتند که خودشان به خود داده بودند و سپس این درجه‌ها از طرف فرقه تایید شده بود. آنها آموزش نظامی ندیده و در حقیقت در جریان حوادث، افسر شده بودند که موسوم به افسران فدایی بودند. عده‌ای دیگر از افسرها مسئولین حزبی بودند

که به عنوان رهبرسیاسی یا مسئولان اداری به قسمت‌ها فرستاده شده بودند که فرقه به آنها درجه‌ی افسری داده بود. عده‌ای هم افسرانی بودند که در دانشکده‌ی تازه تاسیس فرقه آموزش دیده بودند. درست پس از قیام در آذربایجان، دانشکده‌ی افسری تاسیس شد. عده‌ای را پس از دوماه آموزش با درجه‌ی ستوان دوم یا ستوان سوم افسر کردند. عده‌ای هم ما بودیم که با درجه‌های خود از ارتش ایران آمده و به ارتش آذربایجان پیوسته بودیم. تعداد ما حدود هفتاد نفر بود که ستون فقرات ارتش را تشکیل می‌دادیم. به این ترتیب چهار نوع افسر در ارتش آذربایجان خدمت می‌کرد که ضوابط استخدامی مشخصی نداشتند.

” افسران فدایی هیچ کس را قبول نداشتند و مدعی بودند که حکومت را به زور اسلحه گرفته‌اند و خود را مالک حکومت می‌دانستند و چون فکر می‌کردند درجه‌هایشان را در میان خون و انقلاب گرفته‌اند، در نتیجه از بقیه معتبرترند. ما خود را تحصیل کرده، آموزش دیده و در نتیجه خود را برای اداره‌ی قوای مسلح صالح‌تر از دیگران می‌دانستیم. این وضع نابسامان انضباط ارتش را به خطر می‌انداخت. در فرقه‌ی دموکرات ما را به نام افسران فارس (فارس افسر لر) می‌شناختند، در واقع، یک درجه ترفیع داده بودند که خود این مطلب هم اشکالات تازه‌ای در میان خود افسران ایجاد کرد. زیرا افسرانی که از ارتش ایران جدا شده بودند یک دست نبودند. عده‌ای در قیام خراسان شرکت کرده بودند. عده‌ای هم در لشکر قبلی آذربایجان خدمت کرده و بعد از تسلیم پادگان‌های آذربایجان به ارتش جدید پیوسته بودند. عده‌ای هم اصولاً دید یا سابقه‌ی سیاسی نداشته یا از روی احساسات یا به علل شخصی در آذربایجان مانده بودند که بعضی از آنها حتی وضع مشکوکی داشتند. حال با توجه به این ناهمگونی‌ها باید به این وضع سرو سامان داد.

سرانجام روزی همه‌ی ما را به باشگاه افسران دعوت کردند. در آنجا کنفرانسی با حضور آقایان پیشه‌وری، بی‌ریا و کاویان، وزیر جنگ تشکیل شد. جلسه با سخنرانی پیشه‌وری افتتاح شد. او پیشنهاد کرد که این قضیه با نظر خود افسران و به شکل دموکراتیک حل شود. ولی کار به جنجال و فحاشی پیشه‌وری به یکی از افسران کشیده شد. در آن زمان ناآگاهانه یا از روی بدبینی، تبلیغات شدیدی علیه ما (فارس افسر لر) رواج داشت. در مواردی حتی به رفقای ما تیراندازی شد. سرگرد صفوت فرماندهی وقت دانشکده‌ی افسری، در محل خدمت کشته شد. سرگرد خلعتبری فرماندهی هنگ توپخانه را از پشت به گلوله بستند که خوشبختانه بر اثر ناشی‌گری و سراسیمگی ضارب و زیرکی خلعتبری همه‌ی تیرها به خطا رفت و فقط پایش کمی جراحت برداشت. به هرحال در یک



چنین فضایی آن جلسه تشکیل شد و با شعارهای تهدید آمیز افسران فدایی خاتمه یافت. پس از آن، سرهنگ پناهیان که به جای آذر، رئیس ستاد ارتش آذربایجان بود پیشنهاد کرد که هماهنگ کردن افسران قوای انتظامی به کمیسیونی متشکل از چند افسر و چند عضو کمیته مرکزی فرقه واگذار شود که تصویب شد و به طور موقت اختلافات پایان یافت. این کمیسیون تصمیم‌های دیگری نیز در مورد اداره و سازماندهی ارتش گرفت که دیگر مجال اجرا نیافت. [۱۹]

همچنان که در بخش‌های پیش گفته شد سندیکاهای کارگری و دهقانی در آذربایجان بسیار قوی بود. در سال ۱۳۲۴ رهبری بزرگترین سندیکای کارگران در اختیار محمد بیریا بود او در جلسه مؤسس فرقه که در تاریخ بیست و دوم شهریور همان سال تشکیل شد اعلام نمود که سندیکاهای کارگری آذربایجان رهبری فرقه‌ی دموکرات را می‌پذیرند.

کمی نگذشت که فرقه‌ی دموکرات تبدیل به یک سازمان عظیم توده‌ای گردید. فرقه‌ی دموکرات یک حزب نبود در واقع یک جبهه بود، جبهه‌ای که تمام طبقات از جمله خان، دهقان، پولدار، کارگر، کارفرما، پیشه‌ور، روشنفکر و . . . را در خود جمع کرده بود. به طوری که روزنامه

ی  
" آذربایجان " که در تبریز انتشار می یافت در تاریخ بیست و سوم ژانویه سال ۱۹۴۶، اطلاع داد که تا اواخر سال ۱۹۴۵، تعداد اعضای حزب دموکرات آذربایجان به مرز هفتادوپنج هزار نفر رسیده است که متشکل از شش هزار نفر کارگر، پنجاه و شش هزار نفر دهقان، دو هزار نفر روشنفکر، سه هزار نفر پیشه‌ور و کاسب کار، دو هزار نفر بازرگان، پانصد نفر مالک و صد نفر روحانی بودند. [۲۰]

### تغییر موضع، فدارالیسم یا خود مختاری

پیشه‌وری رهبر فرقه‌ی دموکرات در باره‌ی نهضت خود می‌نویسد: "هدف ما مبارزه با استبداد و ارتجاع است. بزرگترین وظیفه‌ی آزادیخواهان، مبارزه برای ایجاد انجمن‌های ایالتی و ولایتی و گرفتن اختیارات داخلی و فرهنگی است. این اتحاد و اتفاق، گذشت و فداکاری می‌خواهد. فرزندان خلف آذربایجان برای گرفتن حقوق و آزادی متحد شوید این است شعار امروز ما [۲۱] " یا در جای دیگر می‌نویسد: "وظیفه‌ی فرقه‌ی دموکرات، آزادی ملی مردم آذربایجان است [۲۲]" اما همین که کمی از - به قدرت رسیدن حزب دموکرات و پیشه‌وری گذشت بیشتر مسائل، حول مقوله‌ی زبان ترکی و تفاوت آذربایجانی‌ها با مردم سایر نقاط ایران بود و در واقع به قول برخی از همکاران قدیم پیشه‌وری و به شهادت تاریخ،

پیشه وری حتا به " شوونیسم آذری" نزدیک شد و به جای سعی در ایجاد اتحاد میان همه‌ی زحمتکشان، آزادی خواهان و عناصر ضد استعمار در سراسر کشور ایران و ایجاد جبهه‌ی واحدی برای مبارزه با امپریالیسم و سرنگون ساختن پایگاه‌های داخلی آن، تظلمات مامورین دولتی علیه مردم آذربایجان را به سایر اقوام به ویژه قوم فارس نسبت داد و اختلاف بین فارس و ترک را دامن زد، او می نویسد: " . . . مردم ما خلقی بزرگ و قهرمان است . این خلق به هیچ وجه شباهتی به مردم تهران، اصفهان و سایر نقاط ایران ندارد . . . او فارس نیست و با فارسها تفاوت دارد [۲۳] . " در سخنان و نوشته های پیشه وری نمونه های دیگری از این قبیل می توان یافت. [۲۴]

وانگهی پیشه‌وری در موارد متعددی مسأله‌ی جدایی از ایران را به طور تلویحی مطرح می ساخت که خوشایند حکومت مرکزی نبود، " . . . حکومت تهران باید بداند که بر سر دو راهی قرار گرفته است، آذربایجان راه خود را انتخاب نموده و به سوی آزادی و دموکراسی پیش خواهد رفت. چنانچه تهران راه ارتجاع را انتخاب کند، خدا حافظ، راه در پیش، بدون آذربایجان به راه خود ادامه دهد. این است آخرین حرف ما [۲۵] " در جای دیگری چنین می نویسد: آذربایجان ترجیح می دهد به جای اینکه با بقیه‌ی ایران به شکل هندوستان اسیر درآید، برای خود ایرلندی آزاد شود [۲۶] " و یا پس از برقراری حکومت ملی در آذربایجان چنین می نویسد: " ما به استقلال و تمامیت ایران به دفعات اعتراف کرده ایم، اما تهران برای بر هم زدن این استقلال هر روز دست به حیل‌های جدیدی می زند. اگر کار بدین منوال پیش برود ، ما چاره‌ای جز اینکه تماماً از تهران جدا شده و دولتی مستقل تشکیل دهیم نداریم. [۲۷]"

این حق مردم آذربایجان بود که به دنبال حکومت مرکزی در کام ارتجاع نیفتد. اما محاسبات پیشه‌وری نسبت به اتحاد جماهیر شوروی و سیاست‌های جهانی و نیروهای داخلی درست نبود و با وجود تجارب طولانی خود، چه در نهضت جنگل و چه در حزب کمونیست ایران و چه در جنبش‌های سندیکایی، چپ روی کرد و به نیروی خارجی تکیه کرد و به امر سازش اتحاد جماهیر شوروی با قدرت حاکم در ایران اندیشه نکرد، حال آنکه نخستین بار نبود که اتحاد جماهیر شوروی بر سر منافع خود کسانی را که به او اتکا کرده بودند به قعر دره‌ی نیستی می انداخت، باید گفت بار آخر نیز نخواهد بود و نیست، افزون بر این داشتن آرمان‌های پیشرو، دلیل بر عملی ساختن آنها نیست، گوش فرا دادن به حرف‌ها و سخنرانی‌های خوب، جایگاه خود را دارد، اما باید بر کردار و کنش

افراد قضاوت کرد، فرقه‌ی دموکرات باید با طرح شعاراستقرار انجمن‌های ایالتی و ولایتی در همه‌ی شهرستان‌های ایران خود را از منفرد ماندن و نهضت را از به انحصار کشیده شدن می‌رهانید. بنا به قول خود روس‌ها وقتی در تابستان ۱۹۴۶، مردم تقاضا نمودند دستگاه‌های دولتی، ژاندارمری و پلیس تصفیه شوند و آزادی‌های دمکراتیک تامین گردند... این خواست‌ها در سایر نواحی ایران نیز مورد پشتیبانی قرار گرفت. [۲۸] اگر چنین بود که اسناد و مدارک دیگر نشان می‌دهد و غیر از این نبود پس چرا نهضت آذربایجان در پوسته‌ی خود باقی ماند و به چپ‌روی پرداخت، حزب توده و فرقه هر دو دارای عقاید سوسیالیستی بودند. درحالی که مرام سوسیالیستی خواستار انترناسیونالیسم است، چگونه می‌شد چنین جنبش بزرگی را فقط به آذربایجان محدود کرد. حال آنکه مصدق بدون نام بردن از سوسیالیسم در این باره نیز سخن‌هایی بیان کرده است که زیربنای عقاید و آرای فکری مترقی او را نشان می‌دهد، وی درباره‌ی درخواست خود مختاری فرقه‌ی دموکرات آذربایجان گفت: "هیچ نمی‌توان گفت که در یک مملکت یک قسمتش فدرال باشد و یک قسمت دیگری دولت مرکزی باشد. بنده هیچ مخالف نیستم که مملکت ایران دولت فدرال شود. شاید دولت فدرالی بهتر باشد که یک اختیارات داخلی داشته باشد بعد هم با دولت مرکزی موافقت کند و دولت مرکزی هم جریان بین‌المللی را اداره کند، ولی هر تغییری در قانون اساسی باید با رفراندوم عمومی باشد. [۲۹]"

همان‌طور که گفتیم کمیته‌ی ایالتی حزب توده در آذربایجان به هنگام تشکیل فرقه به آن می‌پیوندد و رهبری حزب توده بدون اینکه در مقابل این یاغی‌گری مقاومتی جدی از خود نشان دهد با ارسال یک نامه به مقامات شوروی خود را آسوده می‌کند و خود به تدریج مدافع فرقه می‌شود. در واقع بیشتر تقاضاهای فرقه‌ی دموکرات مشروع و قابل دفاع بودند، به همین علت افراد و نیروهای سیاسی متعهد و مترقی قادر نبودند آنها را زیر پا بگذارند. چنانچه حزب ایران که دارای افکاری سوسیالیستی و سوسیال دموکراسی بود، از نهضت آذربایجان پشتیبانی و آن را تایید می‌کند؛ الله یار صالح رهبر حزب ایران، در یک جلسه‌ی سخنرانی، جام خود را به سلامتی نهضت آذربایجان بلند می‌کند و این عمل سالیان دراز مستمسکی می‌شود در دست دربار پهلوی برای حمله به حزب ایران و مصدق.

حزب ایران نیز که از برخی روشنفکران میهن پرست تشکیل شده بود که حتی مدتی بعد، همکاران نزدیک و با وفای دکتر مصدق شدند؛ از تقاضاهای مشروع فرقه پشتیبانی کردند. تعداد بسیاری از روزنامه‌ها،

روشنفکران مؤثر در عرصه‌ی سیاسی کشور و برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی به فرقه‌ی دموکرات آذربایجان حق دادند و از آن پشتیبانی کردند. رسانه‌های گروهی آن روزایران، حتی جرأید مرتجع شاهد این مدعا بودند. و در واقع همه‌ی رسانه‌ها از تقاضای مشروع آذربایجان طرفداری می‌کردند و لزوم تعمیم این اصلاحات را به تمام ایران ضروری می‌دانستند. [۳۰]

### ناراضایتی مردم از " فدایی "

به هر روی رفتار مأمورین و مقامات دولت آذربایجان با مردم رضایت بخش نبود و به جای جلب توجه و کسب اعتماد مردم هر روز که می‌گذشت بر نارضایتی‌ها و مخالفت مردم افزوده می‌شد. محاکمه‌ی خلاف کاران در آذربایجان در دوران فرقه بی‌شبهت به محاکمات استالین نبود و این برای عوامل و مقامات و مباشرین فرقه‌ی دموکرات مباحثات نیز داشت. اعدام مخالفین در همه‌ی شهرها و روستاهای آذربایجان معمول و مرسوم شده بود و متأسفانه بسیاری از کمونیست‌های سابق و اعضای انجمن ایالتی حزب توده مباشرین این دادگاه‌ها بودند مانند فریدون ابراهیمی عضو پنجاه و سه نفره دادستان کل حکومت آذربایجان شده بود. [۳۱]

فرقه با هر گونه اعتراض کارگری شدیداً مبارزه می‌کرد و آن را خلاف قوانین و امنیت و پیشرفت آذربایجان می‌دانست. آرمان‌های خوب دموکراسی و آزادی خواهی و سوسیال دموکراسی با استالینیسم آغشته شده بود و در عمل به چنان حکومت وحشتناک و سختگیری تبدیل شده بود که هر روز ترس مردم از حکومت و عواملش بیشتر می‌شد. برخی از جمله باقر امامی که از رفقای نزدیک، در دوران زندان و هم‌عقیده‌ی پیشه‌وری بود و حزب توده را قبول نداشت، شرح می‌دهد که در منزل پیشه‌وری که مقر حکومت آذربایجان نیز بود جشن خوشگذرانی برپا می‌گردید [۳۲] و پلیس مخفی استالین در همه جا حضور داشت و بر همه چیز نظارت دقیق ذره بینی می‌نمود. [۳۳]

### اختلاف اصلی بر سر چه بود؟

در آن زمان اختلاف بین اتحاد جماهیر شوروی و ایران در سه موضوع مهم خلاصه می‌شد:

- مسأله‌ی نفت شمال
- خروج قشون شوروی از ایران
- حل مسأله‌ی آذربایجان

با توجه به مذاکرات و نامه هایی که بین ایران و اتحاد جماهیر شوروی در آن سالها رد و بدل شده است چنین می توان نتیجه گرفت که مهم ترین عامل عمده و اساسی، مسأله نفت شمال بوده است.

تأخیر در خروج قشون شوروی از ایران و اصولاً پشتیبانی و حتی به وجود آوردن دولت خود مختار در آذربایجان هر دو وسیله هایی برای به دست آوردن امتیاز نفت، در اختیار اتحاد جماهیر شوروی بودند. سرانجام مسأله نفت در پی قرارداد قوام - سادچیکف [۳۴] به تشکیل شرکت مختلط نفت ایران و شوروی تثبیت پیدا می کند، در تاریخ بیست و چهارم آوریل ۱۹۴۶ برابر با چهارم فروردین ۱۳۲۴ برای رسیدگی به این مسائل، دستور جلسه ای به مجلس پانزدهم تقدیم می شود [۳۵] و قشون شوروی از ایران خارج می شود و مقامات شوروی اظهار می دارند: مسأله آذربایجان امری داخلی است ترتیبی مسالمت آمیز برای اجرای اصلاحات بر طبق قوانین موجود و با روحیه خیر خواهی نسبت به اهالی آذربایجان ما بین دولت و اهالی آذربایجان داده خواهد شد. [۳۶]

### قوام السلطنه

در این میان نباید به نقش قوام کم بها داد. او از سیاست جهانی و اختلاف بین آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی که پس از مرگ فرانکلین دلانو روزولت در دوازدهم آوریل سال ۱۹۴۵ کم کم به وجود آمده بود، به نحو جالبی استفاده کرد. به قول خلیل ملکی " قوام با کمال هوشیاری مواظب و مراقب اوضاع بود و از عقب نشینی شورویها و فرقه ای دموکرات سواستفاده کرد و تمایل داشت که آن را به حساب خود بگذارد؛ تمام کسانی که از نزدیک شاهد اوضاع بودند می دیدند که او می رقصد [۳۷]. " او با پا درمیانی آمریکا و با توجه به اولتیماتوم بیست و یکم آوریل ۱۹۴۶ ترومن به دولت شوروی در خصوص خروج نیروهای شوروی از ایران، مسأله نفت شمال را به حل مسأله آذربایجان گره زد. اتحاد جماهیر شوروی پس از این قول و قرارها با حکومت ایران همه ی کمک های استراتژیک یعنی وسایل جنگی و مستشارانی را که در اختیار حکومت آذربایجان گذارده بود، پس گرفت و یک بار دیگر مصلحت خویش را برتر از مصلحت نهضت های آزادی خواه تشخیص داد.

### موافقت نامه

در تاریخ چهارم آوریل ۱۹۴۶ موافقتنامه ی ایران و شوروی بر سر نفت شمال به امضا رسید. همزمان با انعقاد این قرارداد، احمد قوام با رهبران حزب دموکرات

آذربایجان به مذاکره پرداخت. پس از مذاکره بسیار طولانی، سرانجام موافقتنامه‌ای در تاریخ سیزدهم ژوئن سال ۱۹۴۶ به امضا رسید که در آن تشکیل شورای اداری در آذربایجان ایران برای اداره استان، به شکل استانداری با شرکت نمایندگان سازمان‌های ولایتی و شورای عالی انجمن‌های ولایتی پیش‌بینی شده بود. دولت ایران موظف شده بود تا به تصویب رسیدن قانون جدید، انجمن‌های ولایتی منتخب در سال ۱۹۴۵ را به رسمیت بشناسد. بنا به شرایط تعیین شده در موافقتنامه، شورای اداری می‌بایست از طرف انجمن‌های ولایتی و ایالتی آذربایجان انتخاب و به تایید دولت ایران برسد. شورای اداری مذکور می‌بایست زیر نظر و تحت کنترل انجمن‌های ولایتی کار کند.

دولت موافقت کرد که  $\frac{4}{3}$  در آمد حاصله در آذربایجان به مصرف نیازهای آن استان برسد و فقط  $\frac{1}{4}$  آن به خزانه‌ی دولت مرکزی به منظور تامین مخارج عمومی دولت ایران واریز شود. طبق مفاد موافقتنامه، دولت ایران تقسیم اراضی آذربایجان را میان دهقانان مورد تایید قرار می‌داد. در مورد تقسیم زمین‌های مالکین بین دهقانان مقرر شد که کمیسیونی تشکیل گردد و به موضوع رسیدگی کند. در موافقتنامه تعیین شده بود که "در مدارس متوسطه و عالی آذربایجان به دو زبان آذربایجانی و فارسی تدریس شود، در ضمن دولت ایران موافقت کرد که این حق در مورد سایر اقلیت‌های ملی مانند کردها، آرامنه و آسوری‌ها نیز اجرا شود که کودکان آنها تا کلاس پنجم ابتدایی به زبان مادری خود تحصیل کنند.

افزون بر این، قرار شد دولت ایران در عرصه‌ی سیاسی و اجتماعی در سراسر کشور ایران دموکراسی برقرار سازد. دولت ایران به خصوص موظف گردید که پس از افتتاح مجلس دوره‌ی پانزدهم قوانین جدیدی بر اساس اصول دموکراسی به تصویب برساند.

به این ترتیب، موافقتنامه‌ی بین دولت ایران و فرقه‌ی دموکرات آذربایجان، دست‌آوردهای اساسی دموکرات‌های آذربایجان را محفوظ داشته و دموکراتیزه کردن قانون انتخابات در آن پیش‌بینی شده بود.

در مورد مسأله‌ی نفت شمال، شرکت مختلط آمریکایی‌ها، از دادن چنین امتیازی خرسند نبودند. "ژرژ آلن" در یازدهم سپتامبر ۱۹۴۵ طی مصاحبه‌ای می‌گوید: "ایرانیان صاحب‌خانه و در امور کشور خود مختار هستند؛ آنها آزادی کامل برای رد یا قبول قرارداد قوام - سادچیکف را دارند و اگر تصمیم به رد کردن آن بگیرند دولت آمریکا در مقابل هر گونه رویه تهدید آمیز و اربابی که شوروی‌ها پیش گیرند به ایران کمک و مساعدت خواهد کرد." [۳۸]

مسافرت پیشه‌وری به تهران، پیش از اینکه نیروهای شوروی از آذربایجان خارج شوند، یعنی هشتم اردیبهشت ۱۳۲۵، اعزام هیات دولت به ریاست مظفر فیروز به آذربایجان در تاریخ بیست و یکم خرداد ۱۳۲۵ و انعقاد موافقتنامه‌ی رسمی بین فرقه‌ی دمکرات و دولت قوام در روز بیست و سوم خرداد ۱۳۲۵، چنان امیدواری به پیشه‌وری داد که نوشت: اگر آقای قوام السلطنه در سراسر عمر خود هیچ کاری هم انجام نداده باشد، تنها این اقدام وی که تقاضای ما را در باره‌ی زبان آذربایجانی صمیمانه پذیرفت احترام عمیق و قلبی مردم ما را نسبت به خود جلب کرد و تا مدارس ملی ما برپاست نام او نیز در کنار نام سران قهرمان فرقه و خلق ما بر زبان نسل‌های آینده جاری خواهد بود. [۳۹]

دقیقاً یک ماه قبل از جریان اعتصاب بیست و سوم تیرماه سال ۱۳۲۵ خوزستان که به صفوف کارگران اعتصابی حمله شد حزب توده در تایید سیاست دولت قوام که در ارتباط با مسئله‌ی آذربایجان قرار می‌گرفت در اعلامیه‌ای در باره‌ی قوام چنین داد سخن می‌دهد: "ما چون ایشان (قوام) را مصمم به اصلاحات اساسی دموکراتیک در کشور ایران می‌بینیم و عملیات چند ماهه‌ی اخیرایشان نیز موید این معناست، وظیفه‌ی میهن پرستی خود می‌دانیم که با تمام نیروی خود، ایشان را تقویت نماییم." [۴۰]

اما در واقع قوام همه‌ی زمینه‌ها را برای قلع و قمع فرقه‌ی دموکرات فرا هم آورده بود. توافق روسیه و آمریکا و انگلیس را داشت و در پی فرصتی مناسب می‌گشت. به طوری که می‌خواست از مسئله‌ی آذربایجان و توازن نیروهای داخلی به نفع خود استفاده کند. گزارش یکی از وابسته‌های نظامی انگلیس حاکی است که قوام به مدت چند ماه به تقاضای وزیر جنگ برای اشغال زنجان جواب رد داده بود. [۴۱]

قوام، در نوزدهم آذرماه سال ۱۳۲۵ فرمان حرکت نیروهای پشتیبانی را به آذربایجان صادر کرد. در زنجان و میانه مقامت نیروهای فرقه‌ی دموکرات با قوای دولتی بالا گرفت و در چند مورد قوای دولتی مجبور به عقب نشینی شدند.

درست در همان روز که قوام دستور حمله به آذربایجان را صادر کرد، پیشه‌وری دستور مقاومت علیه قوای دولتی را اعلام کرد و گفت: "باید به حکومت مرتجعین و خائنین و دیکتاتورها و جلادان خون آشام پایان داد." [۴۲] مسئولین سیاسی شوروی به طور رسمی به پیشه‌وری دستور دادند که نیروهای مسلح آذربایجان نباید در برابر نیروهای دولت مرکزی مقاومت کنند و پیشنهاد کردند که فقط تعداد انگشت

شماری از سران فرقه به خاک شوروی پناهنده شوند. [۴۳]

روز بیستم آذر ماه سال ۱۳۲۵، نیروهای فدایی در مناطق مختلف شکست خوردند و عقب نشینی کردند. روز بیستم و بیست و یکم آذرماه عده ای از آزادیخواهان و سران فرقه که حاضر نبودند دست بسته تسلیم دشمن شوند، جهت کسب تکلیف به قلی اف کنسول شوروی در تبریز مراجعه کردند. کنسول با صراحت به آنها گفت: "نیروهای دولتی برای نظارت در امر انتخابات به آذربایجان می آیند و با شما کاری ندارند. شما همچون گذشته به کار خود مشغول باشید. آنها به ما قول داده اند که با مردم آذربایجان رفتار مسالمت آمیزی خواهند داشت و چون مسئولین سیاسی شوروی در تبریز اطلاع یافتند که ممکن است عده ای دست به عملیات پارتیزانی بزنند، از این اقدام به طور جدی جلوگیری کرده و به آنها اظهار داشتند، در آذربایجان نباید هیچگونه برخورد نظامی پیش آید، چنانچه خود را در معرض خطر می بینند می توانند به خاک شوروی پناهنده شوند. به همین دلیل بر خلاف تصمیم اولیه، به جای عده ای انگشت شمار ستون های منظمی از سربازان و فداییان به خاک شوروی عقب نشینی کردند، چنانچه در سال ۱۳۲۶ روزنامه های باکو تعداد پناهندگان آذربایجان را نزدیک به هفتاد هزار نفر نوشتند.

از همان روز بیست و یکم آذرماه سال ۱۳۲۵، کشتار و غارت بی رحمانه در سراسر آذربایجان آغاز شد. [۴۴] به قول خلیل ملکی پانزده هزار نفر [۴۵] و به قول نویسندگان گذشته چراغ راه آینده، بیست هزار نفر [۴۶] در این حمله کشته شدند.

نویسندهی کتاب "کارنامه مصدق و حزب توده" این رقم را چهل هزار نفر اعلام می کند [۴۷] و دکتر کشاورز این عده را شانزده هزار نفر برآورد می کند. [۴۸]

این چنین می توان نتیجه گیری کرد که آذربایجان باید خود را به کلی از آذربایجان شوروی و از سیاست اتحاد جماهیر شوروی جدا می کرد و نسبت به عدم جدایی آذربایجان از ایران هیچ گونه شکی باقی نمی گذاشت. اگر چه نحوه ی تشکیل فرقه ی دموکرات در آذربایجان این موضوع را ضربه پذیر ساخته بود، اما آذربایجان باید در کنش سیاسی نشان می داد که نهضت آذربایجان جزئی از نهضت آزادی مردم ایران است و در محدوده ی ایران به عنوان یک واحد جدا ناپذیر از ایران باقی خواهد ماند. این موردی است که در بسیاری موارد اجرا نشد و هر وقت اختلاف پیشه‌وری با دولت مرکزی بالا می گرفت از آن به عنوان حربه‌ی تبلیغاتی استفاده می‌کرد. اتحاد جماهیر شوروی به عنوان همسایه‌ی ایران، اگر واقعاً مدافع آزادی و رهایی زحمتکشان ایران بود باید



از درخواست نفت شمال خودداری می کرد و نهضت آزادیخواهی را به منافع خود ترجیح می داد و با صدای بلند می گفت: " اودرهمسایگی خود ایرانی مستقل از دخالت بیگانگان، آزاد ودموکراتیک می خواهد و بس و نظری به آذربایجان ایران و نفت ایران ندارد و حاضراست هرگونه کمکی بدون قید و شرط به ایران برای استفاده از منابعش بکند، کمکی که بعدها به شاه و نه به مردم ایران کرد و می کند... " [۴۹] اگر اینگونه می شد مردم ایران و مردم ستمدیدهی آذربایجان قربانی سیاست استالین نمی شدند و تحریکات آمریکا و انگلیس به این سیاست دامن نمی زد.

درمورد پیشه‌وری قضاوت‌ها گاهی بسیار ناجوانمردانه و دوراز واقع است. نگارنده هنگام تهیهی کتاب جنبش سندیکایی ایران، کارهای او را از ابتدا دنبال کرده است، مبارزاتش را تا حدی که قادر بوده است واسناد وجود داشت، مطالعه کرده است. او زحمت کشی بود که در کلاس‌های عملی آزادی خواهی سوسیال دموکرات‌های باکو و قفقاز به مبارزه برای رهایی طبقه‌ی زحمتکش ایمان آورده بود، چه در نهضت جنگل و چه در حزب کمونیست ایران و مبارزات سندیکایی، چه در زندان رضا شاه و در زمانی که روزنامه‌ی آژیر را اداره می کرد، هرگز با قدرت دولتی سازش نکرد و هرگز دست از ایمان و اعتقاد خود برنداشت. در نوشته‌های او آزادی خواهی و دموکراسی و رهایی کارگران زحمت کش از استثمار، استعمار و ارتجاع از اهمیت به‌سزایی برخوردار است.

در جریان آذربایجان، مسأله بسیار پیچیده تر و سخت تر از آن بود که ازعهده‌ی پیشه‌وری بر آید و در واقع او در میان کشاکش سازش‌های قدرت‌های بزرگ منهدم شد. کارهایش در آن دوره خالی از اشتباه و تناقض نبود. در این نوشته اشتباهات او بدون تعصب و غرض ذکر شده است. اما دور از شرافت و انسانیت است که مبارزات این مبارز با ارزش فقط درمسأله‌ی آذربایجان نگریسته شود و قضاوت‌های نادرستی انجام گیرد. قضاوت‌هایی که بیشتر از تبلیغات دربار پهلوی و باقی مانده‌های او یا از افکار دگم ضد کمونیستی نشات می گیرد. در اینجا از قول دکتر کشاورز واقعه‌ای نقل می شود که در واقع نشان دهنده‌ی تداوم خط میهن پرستی و آزادی خواهی پیشه‌وری است چیزی که سرانجام جان بر راهش گذارد. " دریک میهمانی شام که به افتخارپیشه‌وری و رؤسا و افسران ارتش فرقه‌ی دموکرات آذربایجان ایران از طرف باقراف دبیر کل حزب کمونیست آذربایجان شوروی در باکو مهیا شده بود، باقراف ضمن سخنرانی خود گفت:

بزرگترین اشتباه و در عین حال علت شکست فرقه این بود که به

اندازه‌ی کافی بر وحدت آذربایجان شوروی و ایران تکیه و تاکید نکرد.

چند نفر از افسران ایرانی که به فرقه پیوسته بودند و در این میهمانی شرکت داشتند برایم تعریف کردند که پیشه‌وری به عنوان رهبر فرقه در پاسخ به باقراف، در سخنرانی خود چنین گفت:

برعکس نظر رفیق با قراف من عقیده دارم که بزرگترین اشتباه ما و علت شکست نهضت ما، این بود که ما به اندازه‌ی کافی بر وحدت خدشه ناپذیر آذربایجان ایران با ایران، روی وحدت و همبستگی ما با تمام ایران و مردم آن وجدایی ناپذیر بودن آذربایجان ایران از ایران تاکید نکردیم.

کسانی که مانند من پیشه‌وری را از نزدیک می‌شناسند، می‌دانند که شخصیت و شهامت او چنان بود که برای ابراز حقیقت و اظهار عقاید خود از کسی ترس و باک نداشت. پس از سخنان پیشه‌وری، باقراف آشفته و متغیر شد و خطاب به پیشه‌وری گفت: «او تور کیشی» یعنی «مردک بنشین» و به این طریق به پیشه‌وری توهین کرد. به هر روی پیشه‌وری مرد آزاده‌ای بود، بعد از این و آنچه گفتگوهای رخ داد شاید روزی معلوم شود. آنچه مسلم است، پیشه‌وری از آن تاریخ مورد کینه‌ی باقراف و عمال او قرار گرفت و چندی نگذشت که اتومبیل او با یک کامیون «تصادف» کرد، او با غلام یحیی، در اتومبیل بود و کنار راننده نشسته بود، پیشه‌وری زخمی شد، او را به بیمارستان بردند و کسانی که به ملاقات او رفته بودند می‌گفتند که خطری متوجه او نیست ولی پیشه‌وری همان شب در بیمارستان «درگذشت». چندی پس از مرگ استالین در زمان خروشچف، باقراف به طور علنی محاکمه و محکوم به اعدام شد از قرار معلوم او اقرار کرد که از سال‌های ۱۹۲۰ تا مرگ استالین در سال ۱۹۵۳ حدود بیست و پنج هزار نفر را کشته است. پیشه‌وری یکی از آنها بود. [۵۰]

## نتیجه‌گیری

به هر روی اگر فرقه‌ی دموکرات ایستادگی می‌کرد و افرادی مانند حاج علی شبستری و سلام الله جاوید تسلیم نظرات قوام نمی‌شدند و برای شاه تلگراف نمی‌فرستادند؛ اگر پیشه‌وری به هر قیمت شده خاک میهن را ترک نمی‌کرد تعداد کشته‌شدگان بیش از این نمی‌شد. اگر پیشه‌وری، مبارزی که از نوجوانی پرچم آزادی خواهی و ترقی خواهی را برداشته بود به جای «زیر ماشین رفتن» در آذربایجان شوروی و کشته شدن روی تخت بیمارستان توسط مأمورین «ک. ژ. ب» در میدان جنگ آذربایجان کشته می‌شد، نهضت آزادی خواهی آذربایجان سیر طبیعی خود را طی

کرده بود، حتی اگر شکست می خورد با عزت و شرافت شکست خورده بود و این درسی برای مبارزات آینده مردم ستم‌دیده‌ی ایران بود. هرچند که امروز باید همه‌ی جنبه‌های مبارزاتی آن نهضت، به ویژه سرسپردگی به بیگانه درس بزرگی برای همه‌ی مبارزین و آزادیخواهان مترقی، ملی و جمهوری خواه ایران باشد. در باره‌ی حزب توده باید گفت اگرحتی همه‌ی خیانت‌های حزب توده را کنار بگذاریم و فقط خیانت آن را به این جنبش و اطاعت آن از مقامات شوروی و همدستی آن را با قوام در این دوره در نظرآوریم، این خیانت به اندازه‌ی موحش و نکبت باراست که هیچ ایرانی با شرافت و خوش فکر و مترقی نمی‌تواند جرأت کند که خود را وابسته به این سازمان جاسوسی بداند.

اما مسائل قومی و آزادی‌های منطقه ای و ایالتی هنوز در ایران حل نشده است و تاریخ ایران نشان می دهد، هر گاه حکومت مرکزی به علل مختلف تضعیف شده است، مردم ایران خواستار آزادی‌های فرهنگی، قومی، ملی و منطقه ای شده‌اند و برای دست یافتن به این خواسته‌ها هر بار هزاران انسان بی گناه کشته شده اند.

هیچ اپوزیسیون دوراندیشی نمی تواند از همین امروزمسأله‌ی کردستان، آذربایجان و دیگر اقوام کشور ایران درپهنه‌ی سرزمین ایران را نادیده انگارد و به این توزیع قدرت که روزی عنوان انجمن های ایالتی و ولایتی، دوره‌ای عدم تمرکز، گاهی خود مختاری فرهنگی و سیاسی و زمانی چهره‌ی فدرالیسم به خود گرفته است، کم توجه باشد. این مسأله همواره ابزاری بوده است دردست بیگانگان، با انگیزه‌های شوم نسبت به کشور ایران، آنها فقط منافع خود را می جویند و می خواهند حساب‌های خصوصی خود را با حکومت مرکزی ایران، به خاطر منافع خویش تصفیه کنند. آیا بهتر نیست از هم اکنون زمینه‌های این مباحث و مذاکرات تدوین میثاق‌ها بازبینی شود و امکانات حل مسأله‌ی اقوام ایران مورد بررسی بنیادی قرارگیرد تا این نیروها نیز بتوانند درخدمت مبارزه‌ای جدی علیه ارتجاع حاکم قرارگیرند و همه‌ی نیروی مردم ایران برای پیکاری بزرگ که پیش روی دارد منسجم‌تر گردد و از طرفی فردای پیروزی، مسأله‌ی اقوام ایران دوباره تکرار نشود و نیروهایی که باید در خدمت سازندگی میهن قرار بگیرند به برادر کشی پرداخته و به هدر نروند؟

---

[۱] هویت فرهنگی و زبان ملی[۱]

[ew=article&id=10088:2013-01-15-10-48-52&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=10088:2013-01-15-10-48-52&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75)

مفهوم ملیّت و تئوری جدایی طلبی

[http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com\\_content&view=article&id=9515:2012-11-05-03-28-10&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=9515:2012-11-05-03-28-10&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75)

ملت، دولت - ملت و حاکمیت قانونمدار

[http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com\\_content&view=article&id=9187:2012-10-08-11-54-10&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=9187:2012-10-08-11-54-10&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75)

قومیت گرایی و ملیت گرایی، خودمختاری و تجزیه طلبی

[http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com\\_content&view=article&id=8899:2012-09-06-20-08-54&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75](http://www.rangin-kaman.org/v1/index.php?option=com_content&view=article&id=8899:2012-09-06-20-08-54&catid=58:1389-02-24-20-05-16&Itemid=75)

[۲] [اطلاعات شماره ۵۵۱۰ مورخ ۱۳۲۳/۴/۱۵، نطق مصدق در مجلس شورای ملی به نقل از "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۲۳۶

[۳] [اطلاعات شماره ۵۵۱۰ مورخ ۱۳۲۳/۴/۱۵، نطق مصدق در مجلس شورای ملی به نقل از "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۲۴۰-۲۳۶

[۴] [نطق دکتر کشاورز در جلسه مورخ ۱۷/۱۱/۱۳۲۳ مجلس شورا، نقل از روزنامه "رهبر" شماره ۴۸۶، صفحه ۲۴۴

[۵] [نطق دکتر کشاورز در جلسه مورخ ۱۷/۱۱/۱۳۲۳ مجلس شورا، نقل از روزنامه "رهبر" شماره ۴۸۶، صفحه ۲۴۴

[۶] [خامه‌ای، انور "خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۱۹۴، این داستان در خاطرات خلیل ملکی، صفحه ۳۹۰ و همچنین در "گذشته چراغ راه آینده"

[۷] [ما درباره مبارزات این فرد در نهضت دموکراتیک و آزادیخواهی و کارگری در این کتاب و به ویژه در جلد دوم نوشته‌ایم، پیشه‌وری کمونیستی آزادی خواه بود که در مکتب مبارزه و عمل پرورش یافته بود. او پس از شکست نهضت آذربایجان در روسیه در تصادفی که توسط ماموران مخفی ک.ژ.ب. صحنه سازی شده بود، کشته شد. پیشه‌وری هرگز عضو حزب توده نشد.

[۸] [خامه‌ای، انور، "خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۱۸۸

British Consul in tabriz, report of visit to mianeh, India [۹]  
office//L/P.&S// ۲-۳۴/۲, "Iran Between tow Revolution"

Ervand, Abrahamian ( Princeton University press, New Jersey,

۱۹۸۳

[۱۰] ملکی، خلیل، "خاطرات سیاسی"، صفحه ۳۶۶-۳۶۷، انتشارات کوشش برای پیشبرد نهضت ملی ایران

[۱۱] کشاورز، فریدون، "من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را"، صفحه ۶۳

[۱۲] خامه‌ای، انور، "خاطرات ..."، جلد دوم، صفحه ۱۸۸

[۱۳] قیزیل صحیفه‌لر (صفحات طلایی)، صفحه ۱۰-۱، به نقل از "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۲۵۴ - ۲۵۱

[۱۴] خامه‌ای، انور، "خاطرات ..."، جلد دوم، صفحه ۲۰۸-۲۰۹

[۱۵] ایوانف، م.س، "تاریخ نوین ایران"، صفحه ۱۰۸

[۱۶] خامه‌ای، انور، "خاطرات ..."، جلد دوم، صفحه ۲۱۰ - ۲۰۸

[۱۷] خلیل ملکی، "خاطرات سیاسی" با مقدمه‌ی همایون کاتوزیان، انتشارات کوشش برای پیشبرد نهضت ملی ایران اروپا، - آذرماه ۱۳۶۰، برابر با دسامبر ۱۹۸۱، ص ۳۶۶ و ۳۶۷ در صفحه ۳۸۷ در همین مورد نویسد علت پایین آوردن عکس استالین و نصب آن کنار پنجره سوگند به ودکای روسی بود که بسیار مورد احترام بئریا بود.

[۱۸] خلیل ملکی، "خاطرات سیاسی"، صفحه ۳۷۳ و ۳۶۴

[۱۹] تفرشیان، "قیام افسران خراسان" صفحه ۷۲-۷۰ و همانجا صفحه ۲۱۲ - ۲۱۰

[۲۰] ایوانف، م.س، "تاریخ نوین ایران"، صفحه ۱۰۸

[۲۱] روزنامه‌ی "آذربایجان"، شماره ۱، مورخ ۱۳۲۴/۶/۱۴، "از زارع واریاب چه می‌خواهیم"، گذشته چراغ راه آینده" صفحه ۲۶۱

[۲۲] روزنامه‌ی "آذربایجان"، مورخ ۱۳۲۴/۱۱/۲۲، نطق پیشه‌وری

[۲۳] روزنامه‌ی "آذربایجان"، شماره ۱۲۳، صفحه ۲۶۴

[۲۴] "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۲۶۶ - ۲۶۲

[۲۵] روزنامه‌ی "آذربایجان"، مورخ ۱۳۲۴/۱۱/۱۶

[۲۶] روزنامه‌ی "آذربایجان"، شماره ۸، مورخ ۱۳۲۴/۶/۲۹، مقاله‌ی "مرا به خیر تو امید نیست، شر مرسان"، به قلم پیشه‌وری

[۲۷] روزنامه‌ی "آذربایجان"، شماره ۴، مورخ ۱۳۲۴/۱۰/۲

[۲۸] ایوانف، م.س، "تاریخ نوین ایران"، ترجمه‌ی هوشنگ تیزابی، حسن قائم پناه، ۱۳۵۶، صفحه ۱۰۷

[۲۹] "کارنامه مصدق و حزب توده"، صفحه ۴۵، این کتاب در دو جلد توسط یکی از اعضای سابق حزب توده نگاشته شده است که با مقدمه‌ی خسروشاکری و به همت انتشارات مزدک در خارج از کشور انتشار یافته است.

[۳۰] کشاورز، فریدون، "من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را"،

- [۳۱] فریدون ابراهیمی روز ۲۱ آذر به شوروی فرار نکرد، مقاومت کرد و کشته شد. نگاه کنید به "گذشته چراغ راه آینده"
- [۳۲] خامه‌ای، انور، "خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۲۰۳
- [۳۳] خامه‌ای، انور، "خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۲۰۷
- [۳۴] سفیر اتحاد جماهیر شوروی در ایران
- [۳۵] برای قبول یا رد قرارداد، هفت ماه مهلت در نظر گرفته شده بود.
- [۳۶] خامه‌ای، انور، "خاطرات ... " جلد دوم، صفحه ۲۳۶
- [۳۷] ملکی، خلیل، "خاطرات سیاسی"، صفحه ۴۲۶
- [۳۸] ملکی، خلیل، "خاطرات سیاسی"، صفحه ۴۲۴
- [۳۹] روزنامه‌ی "آذربایجان"، مورخ ۱۳۲۵/۳/۲۴، به نقل از "گذشته چراغ راه آینده"
- [۴۰] روزنامه‌ی "رهبر"، مورخ ۱۳۲۵/۳/۲۳
- [۴۱] British Military Attaché to the Foreign office, ۲۷ Nov. ۱۹۴۶, Abrahamian, P. ۲۳۹
- [۴۲] "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۴۱۴
- [۴۳] "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۴۱۵
- [۴۴] "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۴۱۹
- [۴۵] ملکی، خلیل، "خاطرات سیاسی"، صفحه ۳۷۶
- [۴۶] "گذشته چراغ راه آینده"، صفحه ۴۲۳
- [۴۷] "کارنامه مصدق و حزب توده"، صفحه ۴۵
- [۴۸] کشاورز، فریدون، "من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را"، صفحه ۶۴
- [۴۹] کشاورز، فریدون، "من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را"، صفحه ۶۴
- [۵۰] کشاورز، فریدون، "من متهم می‌کنم کمیته مرکزی حزب توده را"، صفحه ۵۶ و ۶۶

---

## محیط زیست عراق ده سال پس از

# جنگ

بیژن روحانی



ارتش آمریکا در حالی عراق را ترک کرد که پشت سر خود کشوری به شدت آلوده برجای گذاشته بود. زباله‌ها و پسماندهای سمی از بشکه‌های نفت و بنزین گرفته تا اسید سولفوریک، باطری‌های مصرف شده ماشین و آهن آلات قراضه در حجم فراوان تصویری است دهشتناک از محیط زیست آلوده شده یک کشور جنگ زده

ده سال از زمانی که نیروهای ائتلاف به رهبری ایالات متحده آمریکا و بریتانیا در یک حمله گسترده حکومت صدام حسین را سرنگون و عراق را اشغال کردند می‌گذرد. این تهاجم نظامی نه تنها منجر به تغییر حکومت شد، بلکه تلفات فراوان انسانی و تخریب‌های اقتصادی و محیطی نیز برجای گذاشت. تخریب گسترده بسیاری از زیرساخت‌ها و از هم‌گسیختن نظام دولتی و دستگاه‌های خدمات‌رسانی، آسیب‌های غیرقابل جبرانی را به مردم و کشور عراق وارد کرد.

محیط زیست عراق نیز از تبعات این حمله گسترده در امان نماند. عراق که از زمان روی کار آمدن صدام حسین با درگیر شدن در جنگ‌های متعدد و تجربه کردن تحریم‌های طولانی بین‌المللی روی آرامش را به خود ندید، اکنون نیز با آلودگی‌های گسترده محیطی، بخش بهداشت و درمان ناکارآمد، کمبود شدید منابع آبی و مشکلات فراوان دیگری رو به روست که بسیاری از آن‌ها نتایج مستقیم یا غیرمستقیم جنگ است. پس از جنگ هشت ساله با ایران و سپس حمله به کویت، عراق یک تحریم سخت و همه جانبه بین‌المللی را تجربه کرد که نقشی اساسی در زوال و ویرانی ساختارهای کشور داشت.

میزان اثرات منفی جنگ بر محیط زیست را باید با عواملی مانند مدت زمان حمله، سلاح‌های به کار برده شده و محیط درگیری‌های نظامی اندازه گیری کرد. دلایل خسارات زیست محیطی عراق در زمان جنگ را می‌توان به دو بخش تقسیم کرد. دسته اول خساراتی است که به طور مستقیم بر اثر عملیات نظامی، کاربرد سلاح‌ها و ماشین‌آلات مختلف و تحرکات و فعالیت‌های وابسته به آن وارد شده‌اند. دسته دوم نیز خسارت‌هایی است که بر اثر از هم پاشیدن نظام مدیریتی و زیرساخت‌های لازم برای خدمات‌رسانی و همچنین حفاظت از محیط زیست به وجود آمده‌اند.

## خسارت حاصل از درگیری‌ها

در جریان بمباران گسترده عراق به غیر از به کارگیری انبوه سلاح‌ها و بمب‌های متعارف، از سلاح‌های دارای اورانیوم رقیق شده و فسفر سفید نیز استفاده شد. این سلاح‌ها دارای عوارض مخرب روی افراد غیرنظامی و همچنین محیط زیست است. میزان استفاده از این سلاح‌ها در جریان جنگ اول خلیج فارس در حدود ۳۴۰ تن بود. اما این رقم در جریان حمله سال ۲۰۰۳ از سوی ارتش آمریکا به حدود پنج برابر افزایش یافت. به کارگیری این سلاح‌ها منابع آبی، خاک و هوا را در عراق به شدت آلوده کرد. عوارض جانبی آلوده شدن با اروانیوم رقیق شده در بعضی مناطق همچنان باقی است. در سال ۲۰۰۴، یعنی یک سال پس از حمله، میزان سرطان خون در عراق بیش از هرکشوری دیگر در جهان بود.

در جریان نبرد فلوجه در ماه نوامبر سال ۲۰۰۴، ارتش آمریکا از سلاح‌ها و بمب‌های دارای فسفر سفید برای مقابله با مخالفان مسلح که کنترل شهر فلوجه را در دست داشتند استفاده کرد. ارتش آمریکا که در ابتدا به کارگیری این سلاح‌ها را انکار کرده بود، بعدها به استفاده از آن‌ها اعتراف کرد. مطابق یک تحقیق دانشگاهی که در سال ۲۰۱۰ منتشر شد، تنها در شهر فلوجه میزان ابتلا به انواع سرطان‌ها چهار برابر شده است. این میزان در مورد کودکان زیر چهارده سال عراقی حدود دوازده برابر رشد را نشان می‌دهد. مرگ و میر کودکان در این شهر عراقی نیز چهار برابر بیشتر از مرگ و میر کودکان در اردن، کشور همسایه عراق است. همچنین بر اثر استفاده از این سلاح‌ها، آمار تولد نوزادان همراه با نقص عضو و ناهنجاری‌های دیگر به شدت در شهر فلوجه و نقاط دیگر افزایش یافت.

به جز اورانیوم رقیق شده و فسفر سفید، انواع آلاینده‌های دیگر مانند پرکلرات موجود در موشک‌ها و مواد شیمیایی دیگر بر اثر به کاربردن سلاح‌های مختلف یا تردد ادوات نظامی مانند هواپیماهای جنگی، تانک‌ها و ماشین‌ها در محیط زیست عراق را نیز باید به حساب آورد.

مطابق آماري که در سال ۲۰۰۸ منتشر شد، مصرف سوخت ارتش آمریکا در عراق ماهانه برابر با یک میلیون دویست هزار بشکه نفت بود که در عرض یک سال به رقمی در حدود ۱۴ میلیون و ۴۰۰ هزار مرسید، مصرف چنین حجم عظیمی از بنزین، گازوییل و انواع سوخت‌های دیگر توسط ارتش آمریکا، آلاینده‌های فراوانی از جمله گازهای کربن را وارد هوا و محیط زیست عراق کرد.



به جز این‌ها باید عوارض ناشی از بمباران مناطق صنعتی و نظامی عراق را نیز به حساب آورد. در جریان جنگ بسیاری از انبارهای مهمات، پادگان‌ها و مراکز صنعتی عراق بمباران و نابود شدند. پس از آن نیز برخی از این مراکز مورد غارت قرار گرفتند و یا به طور عمد توسط گروه‌های مسلح تخریب و به آتش کشیده شدند. بر اثر بمباران و تخریب این مراکز، آلودگی‌های شیمیایی فراوانی به منابع آبی و خاکی در عراق راه یافت.

با آتش‌گرفتن مرکز تولید فرآورده‌های سولفور المشرق در سی کیلومتری شهر موصل، حجم عظیمی از گازهای سمی آزاد شد و آسمان عراق و بسیاری از کشورهای خاورمیانه را تا مدت‌ها آلوده کرد. این کارخانه سالانه حدود یک میلیون و دویست هزار تن فرآورده‌های شیمیایی تولید می‌کرد. مطابق گزارش سازمان ملل متحد که در اکتبر سال ۲۰۰۳ منتشر شد، بیش از چهل درصد از درختان در شعاع صد کیلومتری این کارخانه شیمیایی آسیب دیدند و یا از بین رفتند. از دیگر مراکز صنعتی و نظامی آسیب دیده که باعث آلودگی گسترده محیط زیست شدند می‌توان به کارخانه تولید مهمات القعقاع در سی کیلومتری جنوب بغداد، مرکز تحقیقات هسته‌ای التویته و همچنین انبارهای پتروشیمی دوره اشاره کرد. این انبارها که یکی از بزرگترین مکان‌های نگهداری مواد شیمیایی و پتروشیمی در عراق بودند در جریان جنگ از سوی گروه‌های مختلف مورد غارت و هجوم قرار گرفتند و سپس تخریب و سوزانده شدند. بر اثر این آتش‌سوزی‌ها بیش از پنج هزار تن از مواد بسیار سمی در محیط آزاد شد.

با خروج نیروهای آمریکایی از عراق نیز حجم زیادی از آلودگی‌ها و پسماندها در عراق باقی ماند. گزارشی که روزنامه تایمز چاپ بریتانیا در سال ۲۰۱۰ منتشر کرد نشان داد ارتش آمریکا در حالی عراق را ترک کرد که پشت سر خود کشوری به شدت آلوده برجای گذاشته بود. زباله‌ها و پسماندهای سمی از بشکه‌های نفت و بنزین گرفته تا اسید سولفوریک، باتری‌های مصرف شده ماشین و آهن آلات قراضه در حجم فراوان تصویری است دهشتناک از محیط زیست آلوده شده یک کشور جنگ زده. مطابق دستورالعمل پنتاگون این پسماندها می‌بایست از عراق خارج و در آمریکا به شکل امنی منهدم می‌شدند، اما واقعیت موجود روی زمین برخلاف مقررات نوشته شده در کتابچه‌هاست.

گزارش دیگری که توسط روزنامه نیویورک تایمز در ماه ژوئن ۲۰۱۰ منتشر شد بر آلودگی گسترده آب‌ها و رودخانه‌های عراق تاکید می‌کرد. شط العرب یا اروند رود که از پیوستن دجله و فرات شکل می‌گیرد و به

خلیج فارس میریزد، برای دولت عراق به یک معضل بزرگ زیست محیطی و همچنین اقتصادی تبدیل شده است. سوء مدیریت این رودخانه که از زمان حکومت صدام حسین نیز وجود داشت در زمان جنگ تشدید شد و بحرانی گسترده را در آن به وجود آورد. خشکسالی‌های پیاپی نیز مزید بر علت شدند به طوری که با پسر وی رودخانه، آب دریا به درون آن پیشروی کرده، میزان شوری آب به حد غیرقابل کنترلی بالا رفته و آسیب‌های فراوانی به زمین‌های اطراف و حوضه آبریز آن وارد شده است. سدسازی کشورهای اطراف روی رودخانه‌هایی که به دجله و فرات وارد می‌شوند نیز تاثیر مهمی در این امر داشته است. اما عراق که درگیر جنگ و مصائب دیگر بود، طبیعتاً ناتوان از کنترل و حفظ محیط زیست خود و مذاکره با همسایگان در این سال‌ها بوده است.

مطابق آمارهای دولت عراق، همچنان یک نفر از هر چهار نفر عراقی از دسترسی به آب سالم و بهداشتی محروم است. هنوز در برخی از شهرها و روستاهای عراق آب رسانی با استفاده از تانکرهای سیار آب انجام می‌شود. دهه‌ها تحریم و جنگ‌های طولانی در عراق ساختارهای خدمات‌رسانی و حفاظت از محیط زیست را نابود کرده و از سوی دیگر مانع از توسعه بسیاری از بخش‌ها در این کشور شده است.

برگرفته از تارنمای □□□□ □□□□

## دین و دولت در جمهوری اسلامی

اکبر سیف

گفتگو با تلویزیون تیشک

درباره نقد حکومت جمهوری اسلامی و رابطه دین و دولت در آن، و نقد ناپیگیری جریان‌های گوناگون مذهبی، اعم از اصلاح طلب و غیر اصلاح طلب، در این زمینه

این گفتگو را در پیوند زیر ببینید

[گفتگو با تلویزیون تیشک](#)

# ورشکستگی، بدشا نسی و ضعف

ولفگانگ نف

برگردان ناهید جعفرپور



طبیعتا این حوادث هنوز اختاری برای پایان سرمایه داری نیست اما نشان می دهند - که در برخی از بخش ها - شتاب جنون آمیز در فرایند تولید که از سوی سیستم مالی هدایت می شود، دیگر قابلیت ارائه "تکنولوژی" مناسب و بی نقص را دارا نیست.

این وضعیت را می توان به عنوان یک بحران سیستمی در نظر گرفت. این بحران در واقع یک بحران در سرمایه داری است. این بحران در واقع یک بحران در سرمایه داری است.

سرمایه داری - و به ویژه نوع افراطی نئولیبرالی اش که ما از زمان فروپاشی "سوسیالیسم موجود" تجربه می کنیم - همچنین نزد منتقدین خود از این شهرت برخوردار است که سیستمی بسیار پیشرفته (بخصوص در توسعه مصنوعات فنی) است.

این سیستم به ویژه از آغاز قرن بیستم به این سوی به واقع هم انواع فن آوری هائی را خلق کرده است که این فن آوری ها در جوامع سرمایه داری یک نوع ایمان تقریبا مذهبی را حکمفرما نموده است که باور داشته باشند آنها توسط این توانائی های تکنیکی به تمامی اهداف "مدرن" دست یافته اند.

با این حال ما می توانیم در آثار مارکس هم ملاحظه کنیم که مناسبات تولید در سرمایه داری از یک مرحله خاصی از توسعه، بجائی می رسد که توسعه نیروی مولده با مانع روبرو می شود - و تنها در سوسیالیسم/ کمونیسم می توان این توسعه را توسط پیشرفت های مجدد تکنیکی تا نقطه اوج اجتماعیش رساند؛ در این مقطع است که انسان در کنار فرایند تولید خود را نشان می دهد "۱" و بدین ترتیب انسان از قلمرو ضرورت ها به قلمرو آزادی پای می نهد. سیستم تولید سرمایه داری پیش شرط های خاص خود را منهدم می سازد زیرا که تنها هدفش ازدیاد نامحدود پول است "۲" بدین صورت و با وجود شتاب دائمی حاصل از فرایند تولید "۳" دیر یا زود این سرمایه داری به مرزهای اجتماعی و مادی خود خواهد رسید. همانطور که هارالد ولسر می نویسد

“۴” “ این مسئله کاملا غیر اقتصادی است.”

در باره پروژه های بزرگ تکنیکی باید متذکر شد که تمامی این پروژه ها همچنان تخریب طبیعت را شتاب می دهند و پاسخگو برای این تخریب همان خود سرمایه داریست. همچنین مارکس هم در این باره آگاه بود اما نه به چنین پیامدهای افراطی “ جنگ علیه طبیعت” که از زمان فرانسویس بیکن به پیوست برنامه “ مدرنیته ” اتفاق می افتد. این مسئله برای پروژه های بزرگ نظامی و هم چنین غیر نظامی که تحت نام امیدوارکننده “ فناوری سبز” به پیش برده می شوند هم صادق است:

[Desertec, Offshore-Windanlagen, Geo-Engineering.]<sup>۵</sup>

قابلیت تکنولوژیکی مناسبات تولید سرمایه داری از آغاز رادیکالیزه شدن نئولیبرالی ( اواسط سال های ۱۹۸۰) بر بستر توازن میان پروسه توسعه و تولید مصنوعات تکنیکی و منطق آن از یک سو و روند بهره برداری اقتصادی و منطق آن از سوی دیگر بنا بوده است.

برای این منظور مهندسان و کارگران ماهر بخش تولید برای پیاده شدن آن و بخصوص کیفیتش طبق اصول حرفه ای و همچنین مدیریت و بازاریابی آن بخدمت گرفته شدند. برای مثال می توان به ساختار های درونی کارخانه جات - در آلمان بخصوص مسئله مشارکت کارگران در امور کارخانه - با وجود تسلط هیرارشی تضمین شده مدیریت شرکت ها در تصمیم گیری ها و..... رجوع نمود (۶) اینها نه تنها برای منافع اجتماعی خود عمل می کردند بلکه بعنوان بازیگرانی که روزانه با شرایط مادی و محدودیت ها و خطرات تکنولوژی دست و پنجه نرم می کنند، مشکلات و راه حل های دانشمندان علوم اجتماعی را برای عملی ساختن پروژه هایشان - بخصوص اقتصاددانان درون خودشان را - با تمایلی همراه با نوعی تحقیر و بی توجه ای پذیرفتند. (۷)

این رابطه قدیمی و تقریبا تنگاتنگ میان تکنولوژی و اقتصاد (۸) در این فاصله حل شد و فرایند بازیافت ارزش و اقتصاد مالی بطور فزاینده ای تسلط بر روند تولید را در دست گرفت. (۹) فرایندهای تجارت در مرحله نخست خود را بر استراتژی های سازماندهی شرکت ها و نه بر عملکرد کاری کارکنان متمرکز نمودند. (۱۰) از این روی به لحاظ اقتصادی استراتژی های کاهش هزینه و سودآوری حداکثر بطور فزاینده از دید مدیریت دور ماند. بطور تجربی می توان گفت که بدلائل ذکر شده در سال های اخیر آمار افتضاح فنی به طور مداوم در فن آوری های پیچیده افزایش یافته است. علنا آشکار گشته است که مشکل حادثه قطار سریع السیر “ اشد” در سال ۱۹۸۹ که در آن معلوم شد که فلسفه ایمنی پیشگیرانه در سیستم های راه آهن به دلیل هزینه

نادیده گرفته شده بود، چه بوده است. فرایندهای مشابه در سال های بعد به رسوایی هائی ختم گردید برای مثال فاجعه قطار ( اس بان) برلین: یک گروه از مدیران اقتصاد بازرگانی در هیئت مدیره راه آهن نشسته و فرایند سهام راه آهن را دنبال می کردند. در این زمان کارخانه جات تعطیل و فرکانس حسابرسی تقریبا به نصف رسیده بود (۱۱) نتیجه این بود که در سال ۲۰۰۹ سیستم عملکرد (اس بان) عملا از هم فروپاشیده شد. همچنین دیگر سیستم هائی که تا آن زمان خوب عمل می کردند و بشدت مورد استفاده قرار می گرفتند و سال های سال در دستان دولت عمل می کردند از طریق خصوصی سازی ۳۰ سال گذشته به نابودی کشانده شدند. به این سیستم ها می توان برای مثال از سیستم بیمارستانها و دانشگاه ها نام برد.

معروف ترین مثال ها برای این ادعا : " آزمون گوزن" ازمرسدس کلاسه آ (۱۹۹۷) بود و شرم آور تر از همه ورشکستگی یک کنسرسیوم دایملر و تله کوم آلمان در سال ۲۰۰۵ بود که برایش در حدود ۳،۵ میلیارد یورو هزینه از خزانه دولت پرداخت شد. (۱۲) مسئله اخیر " اشتوتگارد ۲۱" هنوز هم بخوبی در مرکز بحث ها قرار دارد. اکنون در باره مشکل داشتن با شرکت هواپیمائی بوئینگ (دریم لاینر) و همچنین شرکت هوائی ایر بوس ۳۸۰ صحبت می شود. هواپیمای ارتشی بارکشی " آ ۴۰۰" هم اگر بخاطر داشته باشیم بخاطر مشکلات تکنیکی همواره یک سال دچار مشکل بوده است و از پرواز حذف گردیده است. شرکت زیمنس با پروژه ( آ سی ا ۳) و دیگر پروژه های عظیم مانند تاسیسات برنامه انرژی بادی ( آف شور) دچار مشکل های زیاد است. تاسیسات اتمی ( ا پ ار) فنلاند که قاعدتا میبایست از امنیت برخوردار باشد و از سال ۲۰۰۵ ساختمان آن آغاز گردیده و قرار بود سال ۲۰۱۱ راه اندازی شود و در حدود ۳ میلیارد یورو هزینه داشته است، در این فاصله محاسبه شده است که سال ۲۰۱۵ امکان راه اندازی دارد و هزینه هایش همچنان رو به افزایش است ( طبق تخمین ۵،۵ میلیارد یورو تا سال ۲۰۱۵). افزون بر این دستگاه های ابزار مصرفی هم از نام خوشی به لحاظ اشکالات فنی برخوردار نیستند: خراب شدن دستگاه ها قبل از پایان ضمانت نامه صحت دستگاه ها از حدود یکسال پیش تم رسانه هاست (۱۳).

در هر حال بیلان برخی از انواع فن آوری های جدید بما ثابت می کند که صنایع سنگین نه تنها تحولات مهمی انجام نداده اند بلکه بخشا بطور فعال فرایند این تحولات را تا حدودی مختل کرده اند. این مسئله برای برنامه تاسیسات انرژی بادی و همچنین یخچال و فریزر

های اوکو و همچنین کاتالیزور ها هم صادق است. در این مورد صدای رؤسا و مدیران از اطاق های کارشان در طبقات بالای آسمان خراش ها شنیده می شود که می گویند: به لحاظ تکنولوژی چیزی پیش نمی رود و به لحاظ اقتصادی هم همچنین". پروژه ۹۰ میلیون مارکی تاسیسات انرژی بادی (پروژه گروویان که ۴۱ درصد مجموعه بودجه کل برای انرژی بادی تا سال ۱۹۸۸ است) از خزانه دولت فدرال آلمان پرداخت شده است. این تاسیسات از سوی صنایع انرژی آلمان در سال ۱۹۸۳ توسعه و ساخته شد اما در سال ۱۹۸۸ به لحاظ مشکلات تکنیکی ساختمانش جمع گردید. ریاست این پروژه آنزمان اعلام نمود: "ما نیاز به این تاسیسات داریم تا توسط آن ثابت کنیم که این کار شدنی نیست" (۱۴). همچنین کارخانه بوش و سیمنز هم با پروژه های یخچال فریزر های مناسب با محیط زیستشان به لحاظ تکنیکی وسازماندهی و مدیریت و ... دچار مشکل شدند و اعلام نمودند " این کار به لحاظ فنی شدنی نیست". طبیعتا این حوادث هنوز اختطاری برای پایان سرمایه داری نیست اما نشان می دهند - که در برخی از بخش ها - شتاب جنون آمیز در فرایند تولید که از سوی سیستم مالی هدایت می شود، دیگر قابلیت ارائه "تکنولوژی" مناسب و بی نقص را دارا نیست. (۱۵) همچنین در حوزه تولید اجناس مصرفی تکنیکی می بینیم که چه کالاهای به لحاظ تکنیکی ناقص و کیفیت نازلی به بازار ارائه می شوند (۱۶). این معلولیت ها نتیجه یک سری از ویژه گی های سرمایه داریست که با شتاب در رقابت با هزینه ها در رابطه است (۱۷). تنها اقلیتی از شرکت های آلمانی بخاطر سازماندهی اشکال سازماندهی مستقل و کارمشارکتی و تعاونی بخش پرسنل در این رقابت از محصولات با کیفیت تری برخوردارند. در حالیکه اکثریت شرکت ها نجات و سلامت خود را در کاهش هزینه ها دانسته و به این خاطر به اخراج کارگران پرداخته و نگاهشان بیشتر به مدیریت متمرکز است تا به " مراقبت " از پرسنل مجرب (۱۸).

## ۱ / رقابت

ضرب المثلی وجود دارد که می گوید " رقابت برای تجارت و کسب و کار خوب است". اما این رقابت در توسعه تکنولوژی همواره بیش از یک مانع بوده است - البته می تواند بهترین راه حل، رقابت بر سر داشتن بهترین کارشناسان و مهندسین باشد - اما در اینجا تنها موضوع بر سر این است که در بازار حرف اول زده شود و قیمت تمام شده محصولات به بالاترین سهم بازار برسد و بازدهی را افزایش دهد. مهندسین در اینجا با توجه به سلسله مراتبی بودن سازماندهی شرکت و رقابت در تجارت همواره در رویای " کار جمعی فنی" بسر برده اند (۱۹) و این رویا را تحت شرایط رقابت غالبا از طریق " همکاری های

غیر رسمی" که انعکاسش در تلفیق سازماندهی تحقیقات تجربی بطور رسمی و غیر رسمی بوده است، متحقق نموده اند (۲۰). در دو دهه گذشته نوک تیز منطق رقابت در شرکت ها متوجه رقابت میان بخش های مختلف شرکت و گروه ها تا جنگ های کوچک میان تک تک کارگران بخصوص در بخش مهندسين بوده و این خود فضای کار شرکت ها را مسموم نموده است. به این لحاظ غالباً کارکنان اعتمادی به همکاری های غیر رسمی نداشته اند. همچنین مبارزه برای پروژه های خوب هم نقش مهمی بازی کرده است؛ آیا می توان بر روی این پروژه که آینده این تکنولوژی را رغم می زند کار کرد و یا این تکنولوژی به تعلیق در خواهد افتاد". این تصادفی نیست که این تم سال هاست که در محور بحث ها قرار دارد (۲۱). رقابت همچنین خود را در سیاست شرکت ها نشان می دهد. برخی از تحولات و روش خاص اختراع آن برای حفظ اختراع تا آنجا که امکان دارد بعنوان راز نگاه داشته می شوند. در پروژه های بزرگ بسیاری از شرکت ها بطور تک تک بکار گرفته می شوند و به همکاری کشیده می شوند. به این لحاظ این شرکت ها هم باید توجه کنند که در این همکاری "اسرار تجاری" آنها مخفی بماند؛ مخفی نگاه داشتن اسرار در این فاصله برای سیاست هم صادق است؛ اینکه حتی تلاش می شود تا نمایندگان منتخب شرکت های دولتی هم از تمام جزئیات با خبر نباشند.

## ۲/ از خود بیگانگی و کنترل

گفته می شود که لنین به فریدریش وینسلو تیلور گفته است "اعتماد خوب است اما کنترل بهتر است". تایلور کسی بود که در یکی از کارخانه جات بعنوان ناظر از کارگران خواسته بود بجای پرسه زدن تا آنجا که ممکن است سریع کار کنند و توانسته بود از طریق "مدیریت علمی" این مشکل را حل نماید؛ او مقرر نموده بود که کارگران طبق دانش و تجربه خود با ماشین ها کار نکنند بلکه برای اینکار بر طبق دستورات (اطاق کار) عمل نمایند (۲۲). البته در عوض کارگران هم از دستمزد مناسب برخوردار می شدند. این منطق صد سال طولانی در صنایع سنگین عمل نمود؛ این منطق با این روش تلاش داشت از خود بیگانگی (مارکس) و بی تفاوتی مزدبگیران را در سرمایه داری و یا به لحاظ روانشناسی انگیزه درونی کارگران را با انگیزه خارجی (با دادن مزد بهتر) توازن بخشد.

هورست کرن و مایکل شومان جامعه شناسان صنعتی در اواسط سال های ۸۰ با توجه به روش های جدید مدیریت که بر مبنای آن شوراهای کارخانه جات مسئولیت ابتکار های فردی کارگران تا مدیریت کل را بعهده می گرفت، اعلام پایان تقسیم کار را نمودند - البته با یک علامت سؤال

در عنوان نوشته خود - (۲۳).

مدیریت شرکت ها ظاهرا مجدداً به انگیزه درونی مزد بگیران توجه نموده که البته این هم با خود مشکلات دیگری را به همراه آورد؛ موضوع بر سر محتوای کار و معنای کاربرد آن نبود بلکه موضوع بر سر اهداف مدیریت و ارزش سهام بود (۲۴). در یک فیلم مستند که توسط کارمن لوزمن ساخته شده بنام " کار سخت، بازی سخت" (۲۵) یک مشاور مدیریت شرکتی از این صحبت می کند که چگونه باید اهداف مدیریت را در ضمیر ناخودآگاه کارگران کارخانه " د ان آ" رشد داد. اینکه آیا این کار شدنی است یا نه را خود آنها هم شدنی ندانسته اند؛ زیرا که دیگر در اینجا با وجود مجموعه مشکلات تکنیکی توجه مدیریت به پرسنل نیست (۲۶) و بجای آن بیشتر و بیشتر سیستم کنترلی برقرار می گردد تا به آن وسیله اهداف مدیریت ارشد از طریق سیستم عظیم جایزه و مجازات تحمیل شود. در فواصل کوتاه مدت روند بودجه کار کنترل می شود. این کار توسط وارد نمودن تمامی داده ها به برنامه سیستم هائی چون ساپ ( برنامه منابع سازمانی) انجام می شود. در صورت تخلف بخشی نمره منفی داده می شود. کارگری از کارخانه هواپیما سازی که نامش را نمی گوید، بیان می کند: "جالب اینجاست که برای این سیستم و مشاوران شرکت ها همیشه پول کافی وجود داشته است اما برای کار دقیق هیچگاه".

نیروهای متخص تکنولوژی در حالیکه میان سختی های تکنیکی و این فشار گیر کرده اند به طور فزاینده با نفرت از مدیریت و بی تفاوتی و بر خا با یک نوع خرابکاری واکنش نشان می دهند. یکی از مهندسين بعد از نوشیدن سومین آجودان می گوید " ما از مدیریت نفرت داریم".

### ۳/ اخراج ها، تغییر سازماندهی، کارگران فصلی و روزمزدی

پروژه های بزرگ نه تنها از سوی شرکت های متفاوت به پیش برده می شوند همینطور در میان این شرکت ها از سال های ۹۰ تغییرات ساختاری صورت گرفته است. هیرارشی چند مرحله ای کلاسیک به نفع سازماندهی انعطاف پذیر پروژه ها کنار گذاشته می شود. انگیزه برای این تغییرات ساختاری همان شناخت سال های ۸۰ بود که بر مبنای آن دیگر این هیرارشی با بالا رفتن شتاب تحولات تکنولوژی همخوانی ندارد. " تولید لین" و " مدیریت لین" کلمه کلیدی است که اساس یک مطالعه و بررسی بین المللی از سوی صنایع اتومبیل سازی را تشکیل می دهد (۲۷). این کلمه کلیدی لین در ابتدا تغییر سازماندهی در فرآیند کار شرکت ها را هدف قرار داد. مسئولیت فردی، کار تیمی، فرایند بهبود مستمر، مهندسی همزمان در سازماندهی می بایست باعث شود تا سرعت توسعه بالا رود و در هزینه ها صرفه جوئی نماید. واژه لین و



ابزار رسیدن به آن بسرعت تبدیل به اقداماتی در جهت صرفه جویی در هزینه ها و صرفه جویی در پرسنل شد. تبلیغ تنفس شرکت ها آغاز گشت؛ در واقع از سال های ۷۰ سازماندهی " انسانیهای انعطاف پذیر" که تمام ریتم زندگیشان در خدمت خواسته های شرکت باشد، آغاز گشت (۲۸).

فشار ناشی از کمبود زمان ( منظور فشار زمان مشخص شده برای پایان پروژه هاست)، تعداد بیشمار اضافه کاری ها، کوتاه بگوئیم: محدود سازی فضای سابق کار باعث تشویق ابتکار و خلاقیت در پرسنل نشده بلکه نتیجه آن تنها " فرسودگی شغلی" شد (۲۹). در یک همه پرسی از طریق ایمیل لیسته در یک شرکت بزرگ مشخص گشته است که برخی از این مسئله احساس غرور داشته اند که توانسته اند تا آخرین مرزهای نیرویشان کار کنند. بله سطح کار بجائی رسید که اگر کسی دیگر در بعدی عقلانی از نیروی کارش استفاده نماید بعنوان بازنده به حاشیه رانده شود (۳۰).

مسئله مهم دیگر این است که در شرکت ها بطور مداوم ساختارهای جدید به وجود می آید و شرایط کاری سخت تر می گردد. قرار دادهای کاری موقت حتی برای نیروی های ماهر و متخصص افزایش می یابد. دقیقا از ۲۰ سال پیش اخراج مزدبگیران مسن تر روز بروز بیشتر می شود. یک مهندس هواپیما سازی که خود ۳۴ ساله است می گوید: " این مسئله ثابت می کند که تجربه همواره نقش کمتری بازی می کند و به آن اهمیتی داده نمی شود. بخصوص اگر که در بخش توسعه مهندسان جوان در موقعیت رهبری قرار گیرند. زیرا که آنان بی تجربه و نا مطمئن هستند و از دانش سطحی برخوردارند و تنها بخاطر انعطاف پذیری شان و روحیه بلند پروازانه شان انتخاب می شوند. در سن ۳۸ سالگی قرار دادی سه ساله برای مدیریت بخش داده می شود. هیچ جای تعجبی نیست که با اینهمه فشار زیاد از بالا و هدف صرفه جویی در هزینه ها، آنها به خشونت مطلق در نیافتادند و این مسئله خود بی شک باعث می شود که کیفیت کار سقوط کند".

یکی از کارکنان صنایع الکترونیک می گوید " با تصمیمات مدیریت، مهندسان جوان با شوق روبرو می شوند اما همکاران با تجربه همواره اخطار می دهند که اینگونه نمی شود کار کرد و به این دلیل آنها را از پروژه کنار می زنند. بعد اولین مشکلات خود را نشان می دهد و طرح ها طبق نقشه پیش نمی روند و کار به درازا کشیده می شود و کارکنان از بخش کنترل نمره منفی می گیرند و در این صورت است که همه واهمه می کنند. بعد اشتباهات محاسبه می شوند تا بدین طریق زمان پایان پروژه را نگاه دارند. این چنین ما بجای حل اشتباهات عمل می کنیم" (۳۱).

این توسعه توسط استراتژی های مدیریت بازرگانی و سرمایه گزاران از اواسط سال های ۹۰ تغییر نمود و شرکت ها به دلایل مالیاتی و به منظور سودآوری در تجارت به کم کردن حلقه نیروی کار پرداختند. (اخراج ها). حتی شرکت های سالم هم بدهکار بودند. بخصوص در صنایع ساخت و ساز پروژه های بزرگ از آن زمان در سیستمی چند مرحله ای توسط شرکت های پیمان کار انجام می شود. در این صورت کارگرانی بکار گرفته می شوند که پول ناچیزی دریافت می کنند و غالباً از اروپای شرقی یا کشورهای آسیائی می آیند و در مکان های اسکان داده می شوند که از تمامی امکانات رفاهی محروم می باشند. غالباً هم استراتژی های دنبال می شوند که توسط آن نمایندگان کارگران ضعیف گردند. بدین طریق مزایای کارگرانی هم که خوب سازماندهی شده اند و دستمزد خوبی می گیرند از بین می رود (۳۲).

#### ۴/ دنیای مجازی بعنوان بازتابی از واقعیت

این ابزاری که این همه توانائی به آن نسبت می دهند و همواره ساختار های پیچیده پروژه های بزرگ را تنظیم می کند و سازماندهی می نماید و بطور مجازی آزمایش می کند و... چیز دیگری نیست جز کامپیوتر. از آنجا که کامپیوتر بیش از یک منطقه گسترده مورد استفاده قرار می گیرد، همواره بعنوان دستگاهی جهانی تلقی می گردد. حتی مهندسان هم تمایل دارند که از این توانائی و همچنین این پتانسیل بسیار قدرتمند و سیستم بسیار پیچیده نهایت استفاده را کنند (۳۳).

در بسیاری از شرکت ها ارتباطات داخلی تقریباً بطور انحصاری از طریق کار با سیستم های فناوری اطلاعات " آی تی " سازماندهی می شود. این مسئله باعث می شود تا اعتمادی را که انسانها در ارتباط با هم دیگر در زمان کار بدست می آورند، کاهش یابد. بخشا تلاش می شود تا روابط اجتماعی میان پرسنل در محیط کار باز گردانده شود و حتی دوره های ماجراجویانه در طبیعت برگزار می شود که در آن افراد تیم یاد می گیرند که چگونه با هم همکاری کنند و استراتژی های اجتماعی را تجربه کنند (۳۴).

برنامه ریزان و بخش بازاریابی نسبت به نیازهای زمان و همچنین صرفه جوئی در هزینه ها تلاش می کنند از طریق دنیای مجازی به نحوی عمل کنند که مشتری را راضی نگاه دارند تا بدین وسیله قرار داد کار بر جای خود باقی بماند. بویژه اگر کار از طرف نهاد های دولتی باشد تلاش می کنند حداکثر صرفه جوئی را در هزینه ها انجام دهند. سیاستمدارانی که با علاقه پروژه های بزرگ را بعهد می گیرند بیشتر برای صرفه جوئی در زمان تحویل پروژه و صرفه جوئی در هزینه ها تلاش

می کنند. در مورد پروژه های بزرگ ساخت و ساز کاملاً طبیعی است که زمان پایان پروژه مرتباً تغییر کند و چالش های جدید روبروی پروژه پدیدار گردد. فرودگاه برلین / براندنبورگ بهترین مثال برای این مورد است.

زمان و هزینه و فشار در اثر تغییرات که ناشی از تعادل بین شرکت ها و جهان خارج است، باعث می شود که از سوی مدیریت و بخش کنترل محدودیت های داخلی شدیدتری به وجود آید. واکنش مهندسان: آنها زمان آزمایش را برای کل سیستم کوتاه می کنند و در این حالت تجزیه و تحلیل های در محیط واقعی با هزینه های گزاف از سوی کامپیوتر های مخصوص انجام می شوند. بدین طریق است که رابطه با دنیای واقعی کم کم می شود (۳۵)

## ۵/ فساد و شیوه های تبهکارانه تجاری

روبرتو اسکارپینا تو دادستان ضد مافیا از پارلمو در تاریخ ۵ فوریه ۲۰۱۰ تحت حفاظت های شدید پلیس سخنرانی با عنوان زیبای "اقتصاد خائنه" نمود. تر اصلی وی این بود: مرز های میان اقتصاد سرمایه داری و اقتصاد سازمان یافته جهانی از زمان تغییرات رادیکال نئولیبرالی در بازارها و اقتصاد مالی نه تحت سلطه سیاست و نه قوه قضائی بلکه تحت تسلط تبهکاری سازمان یافته قرار دارد. در جش پیروزی سرمایه داری جهانی مافیا و تبهکاران بین المللی شریکند ... گسترش و رشد تبهکاری اقتصادی در اطاق های مدیران طبقات بالای کنسرن های بین المللی که در باره اقتصاد جهان تصمیم گیری می کنند، باعث می شود تا خسارت های بسیار بزرگتر و جبران ناپذیر تر و همچنین جنایت ها دیگر انجام گیرد. (۳۸)

اینچنین تر آدام اسمیت در باره "دست نامرئی" بروشنی آشکار می شود. سقوط شرکت ها و استراتژی شرکت ها در تبهکاری پیامد مستقیم رقابت ویرانگر در هزینه هاست. این مسئله را می توان در رسوائی صنایع غذائی و یا رسوائی رشوه خواری شرکت زیمنس در سال های اخیر بخوبی دید.

در باره تاثیر فساد و جرائم اقتصادی در پروژه های بزرگ از جمله فرودگاه برلین و یا اشتوتگارت ۲۱ طبیعتاً چیز زیادی نمی توان گفت اما همان در سال ۱۹۶۰ اقتصاد ساخت و ساز در برلین بخاطر روابط مخربش با سیاستی که بر روی بیشماری از پروژه های بزرگ تسلط داشت، معروف بود. البته این امر تنها در باره برلین صادق نیست.

یورگن اشنايدر که مهندس ساخت و ساز بود بعد از اینکه رسوائی میلیون ها کلاهبرداری آشکار شد در یک فیلم مستند و یک کتاب شرح داده است که (۳۹) او چگونه با روش های ساده و شگفت آور کلاهبرداری

وام های بسیار کلان از بانک ها و بخصوص " دویچه بانک " گرفته است. نقطه اوج ماجرا صحبتی است که او در شعبه ای از " دویچه بانک " داشته است: او برای یک پروژه بزرگ ساخت و ساز که از اطاقی که در آن این صحبت را انجام داده قابل رویت بود، خیلی ساده دو طبقه را کلاه برداری میکند. او در کتاب شرح می دهد بانکی ها با بیحوصله گی از پنجره اطاق نگاهی سطحی به ساختمان انداختند و ارزیابی خود را دادند.

در نهایت بر می گردیم به این پرسش که آیا شکست پروژه های بزرگ در آلمان پدیده ای شایع تر از دیگر کشورهاست یا نه. جدای از این واقعیت که خارج از مرزهای آلمان هم شکست پروژه های بزرگ شایع است ( برخی را من نام بردم) حدس من این است که استراتژی های شرکت های مذکور در آلمان با " دقت آلمانی " دنبال می شوند. در حالیکه در دیگر کشور ها برای مثال " استفاده از راه های غیرقانونی و نامشروع " با بستن چشم ها تحمل میشود. چند سال پیش یکی از مدیران ژاپنی در یک مصاحبه تلویزیونی مورد پرسش قرار گرفت که فرق میان روش های مدیریت آلمان و ژاپن چیست. مدیر آلمانی پاسخ داد " من همه چیز را تحت کنترل دارم " و مدیر ژاپنی گفت " آدم های من می دانند چه کنند ". (۴۰)

Sozialismus.de  
Wolfgang Neef

---

ماخذها:

Von diesem Traum allerdings sollten wir uns verabschieden: [۱] Er ignoriert die energetischen und stofflichen Bedingungen. Die heute sichtbare Naturzerstörung durch den Kapitalismus, ebenso übrigens durch den verblichenen »Realen Sozialismus«, zeigt die Grenzen des Wachstums und damit auch des technischen »Fortschritts« deutlich.

[۲] Für marxistisch Gebildete: Tauschwert geht vor Gebrauchswert (»Gleichgültigkeit«) bzw. die Umkehrung von Ware-Geld-Ware in Geld-Ware-mehr Geld.

[۳] Vgl. dazu sehr fundiert und detailliert: Hartmut Rosa: Weltbeziehungen im Zeitalter der Beschleunigung, Berlin ۲۰۱۲.

[۴] In: »Philosophie-Magazin« Nr. ۱, ۲۰۱۳.

[۵] Dazu Niko Paech: Befreiung vom Überfluss. München ۲۰۱۲.

[6] Niklas Luhmann prägte dafür den Begriff »Brauchbare Illegalität«. Vgl. für Ingenieurarbeit: Wolfgang Neef: Ingenieure – Entwicklung und Funktion einer Berufsgruppe. Köln 1982.

[7] So führt der Ökonom Carl Christian v. Weizsäcker in der »taz« vom 18.7.2008 aus, dass die Uran-Vorräte deshalb unerschöpflich sind, weil sie auch im Meerwasser vorkommen – und dass mit steigenden Preisen für Uran ihre Extraktion aus Meerwasser ökonomisch lohnend wird. Es interessiert ihn dabei nicht, mit welchem technischen und stofflichen Aufwand bzw. mit welchen Folgen für die Meeresbewohner das erfolgen würde.

[8] Der VDI, 1856 gegründet, sieht sich als Integrator von Technik und Wirtschaft. Sein Ideal-Typus des Ingenieurs ist der »Unternehmer-Ingenieur«. Auch Betriebsräte und Gewerkschaften sorgten seit den 1970-er Jahren nicht nur für materielle Beteiligung der Arbeitnehmer, sondern durch »Co-Management« auch für das Wohlergehen der Unternehmen.

[9] In einer Studie aus der Schweiz – Kiefer/Müller/Eicken: Befindlichkeit in der chemischen Industrie. WWZ-Studie Nr. 59, Mai 2001 – wird die Wirkung dieser Strategien auf die Arbeit von Ingenieuren eindringlich geschildert: »Ärger und Frustration über die Behinderung professioneller Arbeit«, »Entfremdung vom oberen Management« sind kennzeichnend. Die technisch-chemischen Fachkräfte sind stolz darauf, dass sie »trotz der Behinderung durch BWL und Management« noch einigermaßen ordentliche Ergebnisse erzielen. Schon Anfang der 1990-er Jahre untersuchten Baethge, Denkinger und Kadritzke die Lage von hochqualifizierten Angestellten im »Spannungsfeld von betrieblicher Struktur, beruflichem Selbstverständnis und lebensweltlichen Ansprüchen«: »Das Führungskräfte-Dilemma«, Frankfurt a.M./New York 1990 mit ähnlichen Ergebnissen.

[10] Mascha Will-Zocholl in ihrer Dissertation »Wissensarbeit in der Automobilindustrie«, TU Darmstadt 2010 (edition sigma), S. 253.

[11] Schön nachzulesen in einer Stellungnahme der Initiative »Bahn für alle«:

[www.bahn-fuer-alle.de/pages/hintergrund/s-bahn-berlin/erklaerung-zum-s-bahn-desaster.php](http://www.bahn-fuer-alle.de/pages/hintergrund/s-bahn-berlin/erklaerung-zum-s-bahn-desaster.php)

[12] Die Veröffentlichung eines kleinen Artikels zu solchen Fällen im Jahr 2004 (unter dem Titel »Das System Banane«), in dem ich als Ursache die innerbetrieblichen Widersprüche zwischen Ingenieuren und Management thematisierte, brachte mir viele zustimmende Leserbriefe von IngenieurInnen ein.

[13] Die Website »Murks-Nein danke« von Stefan Schridde dokumentiert solche »Fehler« vom Handy bis zur Waschmaschine.

[14] Alle Zitate aus: Dörte Ohlhorst: Wind-energie in Deutschland. Dissertation, FU Berlin 2008, S. 92.

[15] Die Exponentialfunktionen des »Immer schneller, immer mehr...« resultieren übrigens weniger aus der »Gier« von Menschen, sondern aus der mathematischen Grundlage des Zins-Systems, das wiederum Grundlage des Kapitalismus ist. Daher der Wachstums-Imperativ.

[16] Das berühmte Glühlampen-Kartell »Phoe-bus« von 1924 ist dafür das Muster, weil es trotz der Zerschlagung dieses Kartells im Jahr 1942 immer noch funktioniert.

[17] Schon Schumpeter wusste, dass der Kapitalismus bei einer reinen Kosten-Konkurrenz sich selbst zerstört, und formulierte deshalb eine Art Zwang zur Innovation, die ihm immer wieder die Möglichkeit gibt, Rendite-Quellen neu zu erschließen. Inzwischen sind nahezu fast alle »Innovationen« nur neues Spielzeug (meist für Männer).

[18] Dazu auf der Basis einer Langzeitstudie (zwischen 1993 und 1998) mit Daten aus der Befragung von rd. 3.300 Beschäftigten und aus rund 1.400 Unternehmen: Peter Brödner/Erich Latniak: Will They Ever Take the »High Road«? Recent Findings on Organisational Changes in German Industry. Proceedings, 4. Internat. CINET-Konferenz, Helsinki University of Technology 2002.

[19] Als Beispiel ein allerdings etwas naiv argumentierender Artikel aus der ZEIT vom 8.1.1953: Dr.-Ing. Kurt Thomas (Verein Deutscher Eisenhüttenleute): »Fortschritt durch Gemeinschaftsarbeit«. Albert Speer übrigens organisierte die Nazi-Rüstungsindustrie ausdrücklich unter diesem Motto, gegen

die betriebswirtschaftlichen Egoismen der Unternehmen gerichtet, und erzielte damit erhebliche Erfolge – geschildert in seinen »Erinnerungen«.

[20] Die klassische Studie: F.J. Roethlisberger/W. Dickson: Management and the worker. Cambridge, Mass. 1939 zeigt, dass die Arbeitnehmer die Fehler des Managements und hierarchische Grenzen durch eigenmächtige, »informelle« Handlungen ausgleichen.

[21] Zahlreiche Veröffentlichungen – eine: Bärbel Meschkutat/Martina Stackelbeck/Georg Langenhoff: Der Mobbing-Report – Repräsentativstudie für die Bundesrepublik Deutschland (PDF). Wirtschaftsverlag NW, Dortmund 2002.

[22] Vgl. Richard Vahrenkamp: Frederick Winslow Taylor – Ein Denker zwischen Manufaktur und Großindustrie. In: F.W. Taylor: Die Grundsätze wissenschaftlicher Betriebsführung. Weinheim u. Basel 1977.

[23] Horst Kern/Michael Schumann: Das Ende der Arbeitsteilung? München 1984.

[24] Die Infragestellung innovativer Arbeitspolitik unter dem Regime des Shareholder value hat Michael Schumann Mitte der 1990er Jahre selbst thematisiert: »Frisst die Shareholder-Value-Ökonomie die Modernisierung der Arbeit«, in: M. Schumann: Metamorphosen von Industriearbeit und Arbeiterbewusstsein. Hamburg 2003.

[25] In der »taz.de« am 12.4.2012 beschrieben, s.a. die Besprechung von Johannes Springer in Sozialismus 4/2012.

[26] »Es wird von den Teammitgliedern gemeinsam »nach oben« signalisiert: Die Zielvorgabe ist nicht zu schaffen. »Von oben« kommt die Reaktion: Wenn ihr euren Job behalten wollt, müsst ihr es irgendwie schaffen, sonst wird der Job verlagert. Es warten genug darauf, beweisen zu dürfen, dass sie profitabler arbeiten...« Wilfried Glißmann: Ökonomik der Maßlosigkeit und die Frage der Gesundheit, in: K. Pickshaus/H. Schmitthenner/H.J. Urban (Hrsg.): Arbeiten ohne Ende. Hamburg 2001.

[27] P. Womack/D.T. Jones/D. Roos: Ergebnisbericht zum Forschungsprogramm IMVP, MIT 1990.

[28] Ausführlicher in W. Neef: Ingenieure – Entwicklung und Funktion einer Berufsgruppe. A.a.O.

[29] Auch dies ist seit mehreren Jahren immer mehr in der öffentlichen Diskussion.

[30] Gleißmann, a.a.O.

[31] Alle Ingenieur-Zitate in Abschnitt 2 und 3 (außer bei Gleißmann) aus einer Telefon-Umfrage im Jahr 2004 (Basis für meinen taz-Artikel »Das System Banane« vom 3.7.2004).

[32] Ausführlich beschrieben und analysiert werden die soziologischen und psychologischen Momente dieser »kulturellen Diskontinuität«, der »situativen Identität« mit dem »Wettbewerb als Interaktionsmodus«, und wachsender existenzieller Unsicherheit der arbeitenden Menschen bei Hartmut Rosa: »Weltbeziehungen...«, a.a.O. Rosa verweist darauf, dass die Paradigmen des radikalisierten Kapitalismus die notwendige Sinnggebung von Arbeit nicht herstellen können. Es sind dafür ethische, soziale und kulturelle Quellen erforderlich, die diesen Paradigmen äußerlich sind, inzwischen aber durch »Individualisierung und Beschleunigung« zerstört werden.

[33] Zur Überschätzung vom IT siehe Peter Brödner: Der überlistete Odysseus. Über das zerrüttete Verhältnis von Menschen und Maschinen. Berlin 1997.

[34] In dem bereits genannten Film »Work hard – play hard« sehr eindrücklich dokumentiert.

[35] taz-Artikel a.a.O., Telefon-Umfrage 2004.

[36] Mail-Reaktion auf den taz-Artikel.

[37] Edsel Murphy und D.L. Epstein: »Die Gesetze über das Verhalten lebloser Gegenstände«, überlieferte Ingenieur-Weisheiten, in mehreren Varianten verschriftlicht. Beispiel: »Die Ausfall-Wahrscheinlichkeit eines Bauteils ist umgekehrt proportional zu seiner Zugänglichkeit... In allen Überlegungen ist diejenige Größe die häufigste Fehlergröße, die vorher über jeden Zweifel erhaben war« etc.

[38] Frankfurter Rundschau vom 8.2.2010.

[39] Jürgen Schneider, »Bekenntnisse eines Baulöwen«, Berlin 1999.



# نگاهی به سند سیاسی پیشنهادی سیزدهمین کنگره سازمان اکثریت

احمد آزاد

پایداری نیروی جمهوریخواه دمکرات و لائیک بر لزوم تغییر حکومت و جدائی کامل دین از حکومت و استقرار جمهور مردم، و معامله نکردن بر سر اصول چنین حکومتی، مهمترین اصل خدشه ناپذیر مبارزه برای استقرار دمکراسی در ایران است.

سیزدهمین کنگره سازمان اکثریت در راه است و به این مناسبت، شورای مرکزی این سازمان سند سیاسی پیشنهادی به کنگره با عنوان «سیاست های ما و راهکارهای سیاسی برای برون رفت کشور از وضعیت بحرانی» را منتشر کرده است. با توجه به این که سند سیاسی کنگره تعیین کننده خط مشی سیاسی آینده این سازمان، حداقل تا کنگره بعدی خواهد بود، نگاهی به این سند ما را با این خط مشی آشنا خواهد کرد.

سند در ابتدا به بررسی وضعیت کشور پرداخته و بدون ورود به جزئیات و با شمردن معضلات و ناهنجاریهای اجتماعی و اقتصادی، نتیجهگیری کرده است که وضعیت کشور بحرانی است. تنظیم کنندگان سند این بحران را «محصول عملکرد بلوک قدرت (علی خامنه ای و بیت او، محمود احمدی نژاد و تیم او، نیروهای نظامی - امنیتی و راست سنتی)» دانسته است و بلوک قدرت را «برآمده از ساختار سیاسی مبتنی بر ولایت فقیه» می‌دانند. در هر جامعه ای «قدرت»، یا در حقیقت حکومت اداره جامعه را بر عهده داشته و طبعاً مسئول خوب و بد وضعیت جامعه نیز میباشد. از این زاویه سند نکته جدیدی ندارد، اما آنچه در همین آغاز سند اهمیت پیدا میکند، برجسته شدن «ولایت فقیه» در تحلیل سند از ساختار حاکمیت و نظام سیاسی حاکم بر ایران است. در سند کوچکترین

اشاره ای به حکومت مذهبی و نظام دینی حاکم بر ایران نمیشود، بلکه با ندیده گرفتن کلیت این نظام، حکومت مذهبی به «بلوک قدرت» محدود میشود، که خود حاصل ساختار سیاسی است مبتنی بر ولایت فقیه. به این ترتیب در گام نخست نظام مبتنی بر ولایت فقیه به جای نظام مذهبی حاکم بر ایران، مسئول وضعیت بحرانی کنونی معرفی میگردد. پس از سی و سه سال تجربه مستقیم یک حکومت فاجعه بار مذهبی در ایران، چرا سازمان اکثریت تنها جزئی از این حکومت، ولایت فقیه، را مسئول بحران اقتصادی-اجتماعی ایران میدانند؟

بی تردید «ولایت فقیه» یکی از پایه های اصلی حکومت ایران است و در سالهای اخیر نیز نقش جدی در تشدید بحران اقتصادی و اجتماعی آن داشته است، ولی این بحران فقط به این سالها اخیر محدود نمیشود و از همان ابتدای شکلگیری حکومت مذهبی در ایران، این بحران شروع و تا به امروز ادامه داشته و روز به روز تشدید شده است. ناهمخوانی حکومت مذهبی با زمانه و تناقضات بیشمار یک نظام دینی با یک جامعه دمکراتیک و آزاد، خود بخود حامل و زاینده بحران است و مذهب در حکومت قادر به حل این تناقضات نیست. دیگر آن که «ولی فقیه» بخشی از مجموعه نظامی است که در کلیت خود به صورت یک سیستم حکومتی مذهبی، بیش از سه دهه، بر جامعه ما مسلط است. بعید به نظر میرسد که تنظیم کنندگان سند متوجه این اختلاف نباشند، بلکه ظاهراً نتایج عملی سیاسی مورد نظر اکثریت، حاصل از این تحلیل، است که تنظیم کنندگان سند را به چنین راهی کشانده است.

### سازمان اکثریت در پی چه سیاستی است؟

- در بند اول سند، در بخش تغییر وضع موجود، تاکید میشود که «وضع موجود باید تغییر کند. تغییر وضعیت موجود و راه برون رفت کشور از وضعیت بحرانی، در درجه اول منوط به حل بحران اقتصادی، تامین حداقل آزادی های سیاسی و مشارکت سیاسی مردم، حل بحران هسته ای و برداشتن تحریم های اقتصادی است.» منظور از حداقل آزادی های سیاسی چیست؟ مگر آزادی های سیاسی حداقل و حداکثر دارد؟ آزادی های سیاسی یعنی آزادی فعالیت سیاسی احزاب، انجمنها و افراد. تنظیم کنندگان سند محدوده این حداقل آزادی های سیاسی را روشن نکرده اند، چرا؟ آیا میتوان چنین استنباط کرد که منظور از تامین حداقل آزادی های سیاسی، آزادی فعالیت سیاسی برای آن بخش از طرفداران نظام مذهبی است که در چارچوب بلوک قدرت قرار ندارند؟

- در بخش «امر اتحادها و سیاستهای ما» سند مطرح میکند که «با شکل گیری جنبش اعتراضی، برمیزان و توان اپوزیسیون در مبارزه علیه

دیکتاتوری افزوده شده و پایگاه اجتماعی آن گسترش یافته است.» روشن نیست که این ادعا برچه مستندات و یا داده هائی متکی است. اولاً شکلگیری کدام جنبش اعتراضی مد نظر بوده است، جنبشهای کارگری، زنان، دانشجویان و جوانان، ملیتها و غیره و یا جنبش اعتراضی پس از انتخابات خرداد ۱۳۸۸؟ تنها جنبش جدید در این دوره اخیر، جنبش اعتراضی پس از انتخابات ۱۳۸۸ بوده است دیگر جنبشها سالها است، همراه با افت و خیزهائی، وجود داشته و به مبارزه برای رسیدن به مطالبات خود ادامه میدهند و پایگاههای اجتماعی آنها هم تغییری نکرده است. اگر منظور جنبش اعتراضی پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ است، چرا روشن و صریح از آن نام برده نشده است؟ جنبش اعتراضی سال ۱۳۸۸ از تنوع بسیاری برخوردار بود و بسیاری از فعالین جنبشهای مدنی تا پیش از آن و بویژه زنان و دانشجویان، در این جنبش فعال بودند. پس از سرکوبهای حکومتی جنبش اعتراضی با افت شدیدی مواجه شد و همراه با آن جنبش زنان و دانشجویی هم افت چشمگیری داشت. در این بین تنها نکته متفاوت با گذشته حضور اصلاح طلبان در این جنبش اعتراضی بود. اصلاح طلبان در ابتدای جنبش تلاش کردند تا با تکیه بر عامل به حرکت درآوردن مردم، اعتراض به نتایج انتخابات ۱۳۸۸، جنبش را در کنترل خود درآورده و بر موج اعتراضات مردم سوار شوند. اما با رادیکالیزه شدن اعتراضات و مقاومت حکومت در مقابل خواست مردم، عملاً چنین نشد و سست پائی آنها در این حرکت، به دلیل وابستگی شان به نظام، عملاً نشان داد که جنبش اعتراضی ۱۳۸۸ فاقد یک رهبری بود و سرکوب موفق شد تا این جنبش را ساکت کند. به نظر میرسد که سند نویسان تلاش دارند که غیرمستقیم نیروی اصلاح طلبان، که اکنون بطور کامل از دایره حکومت به بیرون پرتاب شده اند، را اپوزیسیون جا زده و معترضین پس از انتخابات سال ۱۳۸۸ را پایگاه اجتماعی آنها قلمداد کنند.

- سند به «پایگاه اجتماعی» جنبش اعتراضی پس از خرداد ۱۳۸۸ اشاره داشته و تاکید دارد که از این طریق پایگاه اجتماعی اپوزیسیون افزایش یافته است. از سوی دیگر در بخش «جنبش سبز داخل پرانتز جنبش اعتراضی» چنین ارزیابی میکند که این جنبش «در اساس با اتکاء بر مطالبه سیاسی طبقه متوسط جدید شکل گرفت». بر اساس مطالعات جامعه شناسی در جوامع کنونی، طبقه متوسط جدید شهری کمترین پیوندها را با فکر مذهبی داشته و بیشترین نیروی سکولار-لائیک جامعه را میتوان در صفوف این طبقه یافت. تجربه مستقیم در ایران هم نشان میدهد که از همان بدو شکلگیری حکومت اسلامی، طبقه متوسط [جدید، مدرن، شهری] تامین کننده اصلی نیروهای مخالف حکومت

در جنبش‌های مختلف بوده است. نگاهی به جنبش زنان و دانشجویی به خوبی نشان می‌دهد که کدام نیروها و وابسته به کدام طبقه اجتماعی از دمکراسی در مقابل حکومت دیکتاتوری دفاع میکردند و میکنند. اکنون باید پرسید چگونه نیروی معترض طبقه متوسط جدید، که کمترین پیوندها را با مذهب دارد، نیروی اجتماعی اصلاح طلبان است؟ آیا این گونه تحلیل کردن و به میل خود به این یا آن جریان امتیاز دادن، با مسئولیت یک نیروی سیاسی جدی همخوانی دارد؟ اساساً چه نیازی هست که به نیروی میرائی در جامعه ایران چون اصلاح طلبان، امتیاز داده شود و برایش پایگاه اجتماعی، که از آن نیست، ساخته شود؟

- در ادامه همین بخش سند می‌گوید که «با وضعیت پیش آمده در داخل کشور و با مهاجرت بخش قابل ملاحظه‌ای از فعالین سیاسی، اجتماعی و حقوق بشری و انتقال مرکز فعالیت برخی نیروهای سیاسی به خارج از کشور، نقش خارج از کشور افزایش یافته است. این وضعیت، مسئله اتحادها در خارج از کشورها را به امر ضرور، مبرم و حساس تبدیل کرده و مسئولیت سنگینی را بر دوش اپوزیسیون از جمله سازمان ما گذاشته است.» اکنون بیش از سه دهه است که اپوزیسیون دگراندیش حکومت ایران به خارج از کشور رانده شده و در آنجا به فعالیت سیاسی خود ادامه می‌دهد. تنها نیروی تازه وارد به خارج از کشور اصلاح طلبانی هستند که بدنبال جنبش اعتراضی پس از انتخابات سال ۱۳۸۸، برای ادامه فعالیت خود و گریز از زندان، به خارج از کشور آمده‌اند، جریاناتی که خود زمانی در حکومت بودند و به بدنبال اختلافات درونی حکومت ناگزیر به خروج از کشور شده‌اند. غالب این نیروها همچنان به نظام مذهبی در ایران باور دارند و عمده فعالیت سیاسی شان حول کاهش حوزه اقتدار «ولی فقیه» و افزایش نقش جناح‌های درونی در حکومت، متمرکز شده است. سند می‌گوید که مسئله اتحادها در خارج از کشور به امر ضرور و مبرم تبدیل شده، و سازمان اکثریت خود را مسئول می‌بیند که با این نیروهایی که به تازگی به خارج آمده‌اند وارد اتحاد شود. بدیگر سخن ضرورت و مسئولیت حکم میکند که این سازمان با اصلاح طلبان اتحاد کند. اتفاقاً به دلیل همین «ضرورت»!! است که سند نویسان تمام تلاششان را به کار بسته‌اند تا تحلیلهای چنین «ضرورتی» را ضروری سازند

- در تداوم این استدلال در بخش «سیاستهای ما»، تنظیم کنندگان سند، ضمن برشمردن نیروهای گوناگون با گرایش‌های مختلف فکری - سیاسی حاضر در جنبش اعتراضی (هنوز سند وارد بخش جنبش سبز داخل پرانتز جنبش اعتراضی نشده است) شامل «نیروهای جمهوری خواه سکولار و

دمکرات، اعم از دین‌باوران و غیردینی‌ها و نیروهای متدین اصلاح طلب، طرح میکند که «نیروهای تحول طلب جمهوریخواه در همکاری با هم و با سایر نیروهای جنبش اعتراضی قادر خواهند شد که در تداوم و گسترش جنبش، نقش موثرتری ایفا کنند.» پرسشی این است که معنی ترم «تحول طلب جمهوری خواه» چیست؟ چه تفاوتی با جمهوریخواهان دارد، جمهوریخواهانی که در پی تغییر حکومت مذهبی، استقرار یک حکومت سکولار-لائیک و جدائی کامل دین از حکومت هستند؟ در شرائط حاضر از نظر این سند، کدام احزاب و سازمانهای سیاسی جزو این مجموعه «تحول طلبان جمهوریخواه» قرار میگیرند و آیا سازمان اکثریت یکی از این نیروها است؟

- در بند بعدی سند ادامه میدهد که «در حال حاضر به دلیل نزدیکی برخی نیروها به جهت برنامه ای، استراتژی سیاسی و اعتمادهای شکل گرفته بین آنها، امکان همکاری و اتحاد بین آنها به وجود آمده است. با توجه به این امر، ما بر سیاست تشکیل بلوک های اتحاد پای می فشاریم.» احکام کلی و فاقد مستندات هستند و هرکس میتواند به میل خود آنها تعبیر و تفسیر کند. از نزدیکی کدام نیروها به جهت برنامه ای و استراتژی سیاسی صحبت میشود؟ مسئله اعتماد امر جدیدی است که وارد بحث سیاسی شده است، اعتماد به چی؟ نیروئی در پی حفظ نظام است و دیگری در پی سرنگونی آن، اعتماد چه نقشی در این میان بازی میکند؟ دیگر آن که «همکاری» و «اتحاد» دو ترم سیاسی متفاوت هستند. میتوان پیرامون موضوع مشخصی، مثلا آزادی زندانیان سیاسی و یا دفاع از برابری زنان و مردان، بین سازمانهای سیاسی همکاریهایی صورت گیرد، اما اتحاد سیاسی موضوع دیگری است که تغییراتی را در چارچوب قدرت دنبال میکند. سازمان اکثریت امروز با کدام نیروی سیاسی به جهت برنامه و استراتژی نزدیکی دارد؟ برنامه و استراتژی سازمان اکثریت (بر طبق اسناد مصوبه کنگره هایشان) که خواهان استقرار یک حکومت جمهوری دمکراتیک و جدائی دین از دولت است، چه نزدیکی با برنامه و استراتژی «حزب مشارکت» دارد که خواهان تداوم حکومت مذهبی و تلفیق دین و دولت در ایران است؟

- در تداوم ترسیم نقشه راه، سند به انتخابات آزاد میپردازد و ادعا میکند که «انتخابات آزاد به شعار فراگیر و پوشش دهنده نیروهای مخالف و منتقد تبدیل شده است.» انتخابات آزاد هم از جانب بخشی از اپوزیسیون و هم از جانب همه اصلاح طلبان (منتقد) به عنوان یک شعار محوری برای ائتلاف طرح شده است. اما همه یک برداشت و یک انتظار از این شعار ندارند و یکسان به الزامات آن باورمند

نیستند. برای اصلاح طلبان، انتخابات آزاد یعنی آزاد بودن آنها برای شرکت در انتخابات جمهوری اسلامی و بس. در حالی که برای بخشی از اپوزیسیون منظور از انتخابات آزاد یعنی تامین شرائط لازم و آزادی شرکت همه احزاب و سازمانهای سیاسی و از جمله خودشان در انتخابات. تکرار جمله «انتخابات آزاد» به معنی فراگیر بودن این شعار نیست و نمیتوان از تکرار این شعار توسط «همه» چنین نتیجه گرفت که این شعار «همه» را پوشش خواهد داد.

- سند، مبارزه برای «برگزاری انتخابات آزاد» را یکی از مولفه های اصلی فعالیت سیاسی سازمان اکثریت اعلام کرده است. میتوان چنین نتیجه گرفت که، تنظیم کنندگان سند بر این باورند که در جمهوری اسلامی برگزاری انتخابات آزاد ممکن است و یکی از وجوه اصلی مبارزه این سازمان میباشد. پس میتوان نتیجه گرفت که در فکر سازمان اکثریت مسیر تغییر حکومت مذهبی ایران از طریق برگزاری انتخابات آزاد میگذرد. البته هیچ کجا صحبتی از شروط لازمه انتخابات آزاد و این که این شروط چگونه میتوانند در این نظام مذهبی تامین شوند، تا زمینه های یک انتخابات آزاد فراهم گردد، صحبتی به میان نیامده است. تجربه سی و سه سال حکومت جمهوری اسلامی خلاف این حکم را نشان میدهد. پرسش این است که بر پایه کدام تحلیل سند نویسان به این نتیجه رسیده اند که تغییر حکومت و تامین شرائط استقرار دموکراسی در ایران از مسیر «انتخابات آزاد» در حکومت جمهوری اسلامی میگذرد؟ در عین حال باید دقت داشت که این سیاست همزمان یک ارزش ائتلافی هم دارد و همان سیاستی را محور قرار میدهد که امروزه به عنوان تنها وسیله استراتژیک بازگشت به قدرت از سوی اصلاح طلبان تبلیغ و ترویج میشود. و صد البته به عنوان تنها راه متمدنانه، امروزی و خیر در مقابل انقلاب و تغییر حکومت که جز خسران و شر، برای آنان چیزی به همراه نخواهد آورد.

- سنتز همه این گفتارها خودش را در سیاست پیشنهادی سند نشان میدهد. سازمان اکثریت نوک تیز حمله خود را متوجه بلوک قدرت و به ویژه ولی فقیه و نیروهای امنیتی - نظامی خواهد کرد. اتخاذ چنین سیاستی این پرسش را با خود به همراه دارد که، سیاست «نوک تیز حمله» متوجه بلوک قدرت آیا به معنی حمله نکردن به وجوه دیگر نظام است؟ آیا به این معنی است که سازمان اکثریت با بخشی از این نظام دینی مبارزه میکند و با بخش دیگر مماشات و یا بیش از آن همراهی و ائتلاف؟ آیا به این معنی است که اکثریت با بلوک قدرت و ولی فقیه مبارزه خواهد کرد و با اصلاح طلبان اتحاد و وحدت؟ ظاهراً شالوده

این سند چنان ریخته شده که پاسخ این پرسش مثبت باشد.

در بررسی سند، میتوان به تناقضات بیشتری اشاره کرد، ولی همین موارد برشمرده به خوبی نشان میدهد که چه سیاستی مورد نظر تنظیم کنندگان سند است. سازمان اکثریت از ارزشهای دمکراسی، عدالت اجتماعی و سوسیالیسم حرف میزند و خود را پرچمدار مبارزه در راه حفظ این ارزشها میداند، اما به راحتی این ارزشها را در پای معامله سیاسی خرج میکند. سیاست پیشنهادی این سند، ائتلاف و اتحاد «مخالفین» با «منتقدین» است و یا به بیان دیگر ائتلاف اپوزیسیون خواهان تغییر رژیم با اصلاح طلبان طرفدار حفظ رژیم از قبیل «حزب مشارکت»، «سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی»، «راه سبز امید» و امثال امیر ارجمندها و مزروعی ها و غیره. چنین سیاست متناقضی هرگز پیش نخواهد رفت مگر آن که یکی از طرفین از اصول خود عقب نشیند. سند نشان میدهد که سازمان اکثریت آماده است تا از اصول استقرار دمکراسی و جمهوری سکولار-لائیک در ایران عقب نشیند. در تحلیل از حاکمیت، نظام جمهوری اسلامی را به بلوک قدرت و ولی فقیه محدود کرده و اصلاح طلبان مذهبی را وارد دایره اپوزیسیون میکند و برای این کار اپوزیسیون را به دو بخش «مخالف» و «منتقد» تقسیم کرده و نظام مذهبی حاکم بر ایران را به کناری مینهد. برای «اپوزیسیون منتقد»، از طبقه متوسط جدید پایگاه اجتماعی وسیع میسازد، بدون آن که توضیح دهد که این طبقه متوسط جدید ایران چه پیوندی با اصلاح طلبان خواهان حفظ نظام دارند. کوچکترین اشاره ای به تلاش اصلاح طلبان در حفظ نظام جمهوری اسلامی ندارد و این را مانع ائتلاف و اتحاد نمیداند. از انتخابات آزاد بدون آن که به الزامات آن اشاره کند دفاع کرده و آن را به پرچم مبارزه سازمان اکثریت برای استقرار دمکراسی در ایران تبدیل میکند. و در نهایت آن اصول دمکراتیک و نکاتی که هر یک به نحوی مانعی برای یک اتحاد سیاسی با اصلاح طلبان باشد، نادیده گرفته میشود و نقشه راه چنان ترسیم میشود که همه راهها به این اتحاد ختم شود!

زمانی سازمان اکثریت سیاست اتحاد و ائتلاف با بخشهایی از قدرت را با صراحت و روشنی تمام اعلام و پی میگیرد. ولی اکنون مدتی است که با ترفندهایی تلاش میکند که با کلی گوئی و برپا کردن گردوخاک حول «سیاست پردازی» و «سیاست مدار خردمند»، سیمای کریه اتحاد سیاسی با اصلاح طلبان را پنهان سازد. سیاستی که در پی همراهی و اتحاد با کسانی که هنوز و پس از گذشت تجربه تلخ حکومت مذهبی، حاضر نیستند به پذیرند فاجعه ای که در ایران رخ داده و جامعه ما را به لبه

پرتگاه کشانده، محصول تلفیق دین و حکومت بوده و تنها راه حل این بحران در گام اول و قبل از هرچیز تغییر نظام و جدائی دین از حکومت است، چیزی جز تکرار سیاستهای شکست خورده قبلی نیست.

پایداری نیروی جمهوریخواه دمکرات و لائیک بر لزوم تغییر حکومت و جدائی کامل دین از حکومت و استقرار جمهور مردم، و معامله نکردن بر سر اصول چنین حکومتی، مهمترین اصل خدشه ناپذیر مبارزه برای استقرار دمکراسی در ایران است. امروز بیش از هر زمان دیگر زمینه برای پیشبرد چنین سیاستی آماده است. بر سر دمکراسی معامله نباید کرد.

۲۵ آوریل ۲۰۱۳